



وَبَشِّرِ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ
جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ كُلَّمَا رُزِقُوا مِنْهَا
مِنْ ثَمَرَةٍ رِزْقًا قَالُوا هَذَا الَّذِي رُزِقْنَا مِنْ قَبْلُ وَأْتُوا
بِهِ مُتَشَابِهًا وَلَهُمْ فِيهَا أَزْوَاجٌ مُطَهَّرَةٌ وَهُمْ فِيهَا خَالِدُونَ

چه طعم آشنایی!
گویا پیش از این نیز آن را چشیده ایم...
اما بر کدام سفره و خون؟!...

سوره مبارکه بقره



نشریه مطالعات آیینی عین

سال دوم (۱۴۰۲) | دوره جدید | شماره یکم

صاحب امتیاز: مرکز تخصصی احیاء امر
مدیر مسئول: دکتر سید ابوالحسن حسینی
جانشین مدیر مسئول: مهدی عفتی
سرمدیر: دکتر مصباح الهدی باقری
مدیر داخلی: سجاد امیدا

دستیاران تولید: مهدی کهکی، فرید
بذرافشان مقدم، محمد حسین امیدی
ویراستاری و نمونه خوانی: محسن خلیل
آزاد، محمد رضا آذرافروزپور، محمد علی
سمیعی، حمید عموعلی

گرافیک و صفحه آرایی: مجتبی غریب نواز
طراح جلد: محمد رضا حاجی ملاحسنی
عین نگار: علیرضا بزم آرا، محمد شیخی
رسانه و فضای مجازی: ساناز پیشدار،
مریم عادل، فاطمه ایزدی

هیئت تحریریه (به ترتیب الفبا):

کوثر ادیب، دکتر مصباح الهدی باقری،
امیرعلی حسینی، سید ابراهیم رئوف
موسوی، فاطمه سادات رئیسی، مهرداد
شایع، نرجس شکوریان فرد، مهدی عفتی،
حسام کمالی، انسیه محمد جوادی،
نرجس محمدی، فاطمه وحیدی.

بر اساس پروانه انتشار وزارت فرهنگ
و ارشاد اسلامی به شماره ۹۱۶۳۱ مورخ
۱۴۰۱/۰۸/۰۹ نشریه مطالعات آیینی عین
به نام مؤسسه احیاء امر اهل بیت علیهم السلام
منتشر می گردد.

با تشکر از: دکتر محمد رضا زائری،
دکتر محمد مهدی سیار، متین محبوب،
محمد یاقوتی، سید سجاد داوودی،
محمد دشتیان، سید مهدی سرخان،
سید رسول حسینی نواز، سجاد فیروزی،
سید محمد رضا محمدی

پایگاه اطلاع رسانی: ainmag.ir

رایانامه عین: ainmag@misaq.ir

تلفن تماس:

۰۹۱۰۸۱۰۳۹۴۵ - ۰۲۱۸۸۵۷۴۴۴۵

کد پستی: ۱۴۶۵۹۴۳۶۸۱

راه ارتباطی: @ain_mag در پیام رسانی های ایرانی
آدرس: تهران، شهرک غرب (قدس)، خیابان
کاتبی، خیابان مدیریت، پلاک ۲، طبقه همکف،
مرکز تخصصی احیاء امر اهل بیت علیهم السلام

۴ • سرعین

راز دیرین قیمه امام حسین علیه السلام

۶ • دست خط عین

انگاره‌ها

۸ • عین نوشت ۱

انتقام هبوط باقیمه!

۱۴ • قصه عین ۱

اختلال سوگ در زندگی یک پرنده کوچک معمولی

۱۸ • مقتل عین

هجرت به عاشورا

۲۴ • رادیو عین ۱

نمک روضه

۳۸ • شاهد عینی

قاب سفره

۴۶ • قصه عین ۲

سفره‌ی غریبانه در حرم

۸۸ • عین الغزل

رزق شعر

۹۸ • رادیو عین ۳

سفره‌ای به وسعت اقیانوس

۱۰۶ • قصه‌ی عین ۳

عملیات مخفی اطعام

۱۱۰ • رادیو عین ۴

قیمه‌ی نذری ما آبگوشته!

۱۱۲ • به اضافه‌ی عین

پویش

۱۱۳ • به اضافه‌ی عین

معرفی سدره (روضه خونگی)

۱۱۴ • عین هم

خادم‌الحسین محمد جواد رستگاری

۱۱۸ • عین غین...

تاسفر دوم:

۵۲ • رادیو عین ۲

در جستجوی تکیه‌گاه

۵۶ • معاینه

آشپزخانه

۵۸ • عین نوشت ۲

اینجا جای قناعت نیست...

۶۲ • محله عین

خانه حسینی؛ فقط یک لقمه

۶۸ • محله عین

اهالی این خانه؛ مادرانه

۷۲ • محله عین

زمزمه محبت؛ بچه هیئت

۷۶ • عینک

داستان کوتاه نخود کوچولو

۷۶ • عین خودت

موکب قاسم ابن الحسن ع



نشـریه
مطالعات آیینی
عـین



دکتر مصباح الهدی باقری

سر دبیر

سلام چهار حرف است و از آن واژگانی است که طراحان جدول اطلاعات عمومی با سؤالات متنوعی، حل کنندگان را بدان رهنمون می شوند و این خود یعنی در این چهار حرف، دنیایی حرف و سخن و فهم نهفته است... دنیایی که وقتی با آن شروع می کنی، لبخند و شوق و ذوق و دل خواهی و دوست داشتن را به دیگران هدیه می دهی

سلام! چقدر خوش سلیقگی به خرج داده بزگی که آغاز حرف و ربط را با «سلام» به ما آموخته. «سلام»ی که آرزوی سلامتی برای همه، از سر و رویش می بارد. «سلام»ی که دنیای جدیدی همیشه در خود و با خود دارد. با «سلام» تازه می شویم و تازه می کنیم حال مان را و اطراف مان را. «سلام» پراز حرف است؛ حرف های گفتنی و ناگفتنی. «سلام» را در کتاب خدا با «قَوْلًا مِنْ رَبِّ رَحِيمٍ» به ما شناسانده اند، یعنی «سلام» کادوی ویژه خداست برای ما، آن هم خدایی که مهربان است و دلسوز و عاشق... شاید هم، همین حرف ها و گفته ها و ناگفته ها است که جواب «سلام» را واجب کرده. حتی در نماز و عبادت پروردگار... یعنی هر کس برای تو سلامتی خواست، زود و از ته دل برایش سلام و سلامتی بخواه...

«سلام» چهار حرف دارد و از آن واژگانی است که طراحان جدول اطلاعات عمومی با سؤالات متنوعی، حل کنندگان را بدان رهنمون می شوند و این خود یعنی در این چهار حرف، دنیایی حرف و سخن و فهم نهفته است... دنیایی که وقتی با آن شروع می کنی، لبخند و شوق و ذوق و دل خواهی و دوست داشتن را به دیگران هدیه می دهی



سال دوم

دوره جدید

شماره یکم



و این چه شروع جذاب و جالبی است...

ما هم با «سلام» شروع کردیم. حرف‌های تازه‌ای داریم... به گمان خود، منظر و پنجره جدیدی باز کرده‌ایم که این خود، نیازمند جواب سلام است... نشریه «عین»، با صدای رسا، به پیشگاه شما ارجمندان «سلام» می‌کند و درود می‌فرستد... شمایی که جایی از دل و وجودت به کربلا و عاشورا و امام حسین علیه السلام و هیأت و روضه و چای روضه و قیمة امام حسین علیه السلام گره خورده است... به شما که با امام حسین علیه السلام، تازه می‌شوید و با هیأت زنده و سر حال... به شما که از ظلم و تعدی ناکسان و ناکثان، بیزار هستید و از ستمگران و بدکاران، خود را دور و مبرا می‌دانید... به شما که جز آزادگی، هر چه بوی اسارت و بردگی می‌دهد را طرد و دفع می‌کنید... به شما که زیر گنبد آسمان، سعادت‌مندی و عاقبت بخیری و عافیت را طلب می‌کنید... به شما که با گریه و اشک، همسفر و هم‌سفره‌اید و هر چه بوی کربلا و حسین دارد را سرمه چشم و آرامه جان می‌کنید... و به شما که به دنبال راز باران هستید بعد از ابری آسمان، آن‌گاه که پاک‌ی هوا و طراوت بهاری، زمین و آسمان را به بهجت تمام می‌رساند از جنس نَصْرَةِ الْأَيَّامِ...



ما با «عین» آمده‌ایم و «عین» از آن حرف‌های پرحرف است. قرار است در «عین»، از رازهای حسین و کربلا بگوییم. رازهایی که خیلی به ما نزدیک‌اند و ما با آن‌ها خاطرات دیرین داریم

ما با «عین» آمده‌ایم و «عین» از آن حرف‌های پرحرف است. قرار است در «عین»، از رازهای حسین و کربلا بگوئیم. رازهایی که خیلی به ما نزدیک‌اند و ما با آن‌ها خاطرات دیرین داریم. دوست داشتیم در این آغازین گام‌های هم‌سفری مان، از یک راز دیرین که سال‌هاست با سفره حسین آمیخته است، با هم، هم صحبت و هم راز شویم؛ «قیمة امام حسین»... قیمة‌ای که هر که خورده، دوباره و صد باره هوشش کرده و به هر که نخورده، سرآشپز ایام و روزگار پیشنهاش می‌دهد... «قیمة امام حسین»، یک غذای خوشمزه است که همه را پای سفره می‌کشاند... در این شماره با «قیمة امام حسین» حال دل‌مان را خوب می‌کنیم... همه بفرمایید سر سفره... ❖



شیخ حسین انصاریان

• روضه خوان سیدالشهداء



یا حسین

بسم رب الشهداء

اطعام طعام به مستحق و غیر مستحق کاری است که ذاتاً نیکوست، و آثار فراوان
اخلاقی و محبتی دارد. از سفارشات اکید خداوند به پیامبر اسلام اطعام طعام
است، بدون لحاظ فقیر و غنی. از زشتی های بخیل اطعام طعام نکردن و به آن
تشویق نمودن است که در سوره ماعون نشانه انکار دین شمرده شده است. در
کتاب های حدیث نقل شده است که پس از بازگشت اهل بیت از کربلا بمدینه
حضرت سجاد مدتی طولانی با برپا کردن آشپزخانه وسیع صبح و شب برای اهل
بیت و عزاداران حضرت حسین طعام پخته می فرستاد. این روایت را قرنهای قبل
علمای شیعه در مجالس و منابر برای مردم نقل می کردند، و همین سبب شد که
شیعه و پس از آن غیر شیعه عزاداران حسینی را به نیکوترین روش اطعام کنند.
اطعام روش عاشق حسین است، و عاشق حسین از مال حلال اطعام می کند، چون
اطعامش برای مجسمه نور است. أشهد أنك كنت نوراً. پس طعامش نور است،
و در خورنده به صورت نور تجلی می کند و آن نور که انرژی معنوی است او را به
عبادت و خدمت به خلق وادار می کند چنان که دیده شده.



۱. أَشْهَدُ أَنَّكَ كُنْتَ نُورًا
فِي الْأَضْلَاقِ السَّامِيَةِ
وَالْأَرْحَامِ الْمَطْهَرَةِ لَمْ
تُنَجِّحْكَ الْجَاهِلِيَّةُ
بِأَنْجَابِهَا وَلَمْ تُلْبِسْكَ
مِنْ مَذَلِّهِمَاتِ نِيَابِهَا
زیارت وارث

دست خط
عین

سال دوم

دوره جدید

شماره یکم

۷

...

حاج ماشاء الله عابدی

• مداح اهل بیت علیهم السلام



به یک معنادین خدا را دیگ امام حسین علیه السلام احیا کرده است.



...

محمد حسین پویانفر

• مداح اهل بیت علیهم السلام



بهشتی ترین، طعام زمین



...

محمد جواد شکوری مقدم

• مدیرعامل فیلمو



از قیام حسین علیه السلام قیمة اش به ما رسید

ظرف وجود مرا خوب می شناخت



...

دکتر محمد رضا سنگری

• استاد دانشگاه و عاشورا پژوه



قیمة پزان اقتدا به قیمة ای می کنند که رباب در کنار بقیع آماده می کرد.





نشـریه
مطالعات آیینی
عـین



سید ابراهیم رئوف موسوی
استاد دانشگاه

انتقام هب

آنچه گذشت

همه ماجرا از آنجا شروع شد که من از بلندی ها آدمم پایین، قرار بود «أَسْكُنُ أَنْتَ وَزَوْجُكَ الْجَنَّةَ...»^۱ باشم ولی انگار خیلی هم قرار نبود چون از قبل ترش خودت نقشه کشیده بودی که «إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً...»^۲ هرچه بود و هرچه شد اما بلا که به سرم آمد، نیامد؟ «فَبَدَأَتْ لَهُمَا سَوَاتِرَهُمَا...»^۳ حالا مهربانی کنی، من هم مثل بچه آدم لباس بپوشم «يَا بَنِي آدَمَ قَدْ أَنْزَلْنَا عَلَيْكُمْ لِبَاسًا يُورِي سَوَاتِرَكُمْ وَرِيشًا»^۴ و بهتر از آن هم بشوم «وَلِبَاسِ التَّقْوَى ذَلِكَ خَيْرٌ»^۵

۱. و گفتیم: ای آدم تو با جفت خود در بهشت جای گرین و در آنجا از هر نعمت که بخواهید فراوان برخوردار شوید، ولی به این درخت نزدیک نشوید که از ستمکاران خواهید بود. • سوره بقره آیه ۳۵
۲. (و به یاد آر) وقتی که پروردگارت فرشتگان را فرمود که من در زمین خلیفه ای خواهم گماشت، گفتند: آیا کسانی در زمین خواهی گماشت که در آن فساد کنند و خونها بریزند و حال آنکه ما خود تو را تسبیح و تقدیس می کنیم؟! خداوند فرمود: من چیزی (از اسرار خلقت بشر) می دانم که شما نمی دانید. • سوره بقره آیه ۳۰
۳. پس آدم و حوا (فرب خوردند و) از آن درخت تناول کردند، بدین جهت (لباسهای بهشتی از تنشان دور و عیوب و) عورت آنها در نظرشان پدیدار شد و شروع کردند به ساتری از برگ درختان بهشت خود را پوشاندن. و آدم نافرمانی خدای کرد و گمراه شد. • سوره طه آیه ۱۲۱
۴. ای فرزندان آدم، محققا ما لباسی که ستر عورات شما کند و جامه هایی که به آن تن را بیارایید برای شما فرستادیم، و لباس تقوا نیکوترین جامه است. این سخنان همه از آیات خداست (که به بندگان فرستادیم) شاید خدا را یاد آرند. • سوره اعراف آیه ۲۶
۵. همان



سال دوم

دوره جدید

شماره یکم

۹

وط باقیمه

من که ملول گشتمی از نفس فرشتگان... ❦

اما گرسنه و تشنه که می شوم، نمی شوم؟ یادش بخیر «لَا تَطْمَأُ فِيهَا
وَلَا تَضْحَى»^۶ بودم، این همه مصیبت نداشتم که هر روز تشنه شوم،
گرسنه شوم، خسته شوم، سنگین شوم، بخوابم. حالا زمین خوردم
یا شیطان زمینم زد یا بدبختی ریشم را گرفت... باید عمرگران تراز
طلا را صرف کنم بروم کار کنم، پول در بیاورم، بروم سیب زمینی و
نان و گوجه و مرغ و عدس و نخود... ای آسمان...
اما نقشه ات این بود که بیایم روی زمین ولی زمین گیر و زمینی نشوم.
در آسمان آسمانی زیاد است، در زمینت آسمانی آرزوست... اما
در زمین می شود آسمانی ماند؟ از زمین می شود آسمانی شد؟ بین
چه کرده با من زمینت. زمینم که زد به هوای «شَجَرَةَ الْخُلْدِ وَمُلْكٍ لَا

۶. ونه هرگز در آنجا به تشنگی و به گرمای

آفتاب آزار بینی. • سوره طه آیه ۱۱۹



عکاس: مجید حجتی

و بهتر از آن هم بشوم «و

لباس التقوی ذلک خَیْر»



يَبْلَىٰ»^۷ حالا «سبب» ش را به «زمین» چسبانده و هر روز سبب زمینی را به رخم می‌کشد تا هم داغم را تازه کند و هم تحقیرم کند. «من که ملول گشتمی از نفس فرشتگان» حالا باید با سبب زمینی و نان و نخود و لپه سروکله بزنم. ای کاش سببی که بهشت را خرجش کردم لااقل درختی بود و درخت داشت. با نماز می‌توان معراج رفت، دعا، قرآن، زیارت، مناجات، تسبیح و... همه راه‌های برگشتن به آسمان است اما نه! نه که نمی‌شود، می‌شود اما جگرم خنک نمی‌شود. روی زمین «وَنَحْنُ نَسْبِحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ»^۸؟ هیهات! این که در افاق همان اصحاب «أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا»^۹ است، اِنِّي اَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ»^{۱۰} ش چه می‌شود؟

از این مدافعه بی‌فتح بر نمی‌گردیم

نترس، بخواهی یا نخواهی پاید به زمین باز شده پس نترس، محکم تن به زمین بده، با زمین دربیفت، بگذار دهانشان آنقدر از نخود و عدس و پیاز بگویند تا هبوطم را کامل کامل کند، از «فَوْمَهَا وَعَدَسِهَا وَبَصَلِهَا»^{۱۱} نترس، عصایت را هم اصلاً ببیند از، باز نترس، ازدها می‌شود.

۷. باز شیطان در او وسوسه کرد، گفت: ای آدم آیا (میل داری) تو را بر درخت ابدیت

و ملک جاودانی دلالت کنم؟ • سوره طه آیه ۱۲۰

۸. سوره بقره آیه ۳۰

۹. همان

۱۰. همان

۱۱. و (به یاد آرید) وقتی که به موسی اعتراض کردید که ما بر یک نوع طعام صبر نخواهیم کرد، از خدای خود بخواه تا برای ما از زمین نباتاتی برآورد مانند سبزی و خیار و سیر و عدس و پیاز. موسی گفت: آیا می‌خواهید غذای بهتری را که دارید به پست تر از آن تبدیل کنید؟ (حال که تقاضای شما این است) به شهر مصر فرود آید که در آنجا آنچه درخواست کردید مهتاست. و بر آن‌ها ذلت و خواری مقدر گردید، و چون دست از ستمکاری و عصیان برنداشته و به آیات خدا کافر می‌گشتند و انبیاء را به ناحق کشتند دیگر بار به خشم و قهر خدا گرفتار شدند. • سوره بقره آیه ۶۱



خودم اگر به آسمان
برگردم هنراست؟ زمین
را به آسمان بیاورم.
خوب است؟ «از این
مدافعه بی‌فتح بر
نمی‌گردیم» زمینی‌ترین
امور انسان را به آسمان
بیاورم خوب است؟



عکاس: وحید مومن زاده خولنجانی

بین چه شاهکاری دارم، بین چه می‌کنم!

برگرد؛ نترس، بمان تا قلب دشمنِ آسمان، زمین بیا، مگر ابراهیم از آتش می‌ترسد؟ بالاتر از این چه داری رو کن! حالا نوبت من است، من را زمین می‌زنی؟ خودم اگر به آسمان برگردم هنر است؟ زمین را به آسمان بیاورم خوب است؟ «از این مدافعه بی‌فتح بر نمی‌گردیم» زمینی‌ترین امور انسان را به آسمان بیاورم خوب است؟ آنچه مددکار زمین زدنم بود را آسمان بیاورم خوب است؟ گندم بهشت که هیچ، گندم ری را تا معراج پرواز بدهم بس است؟ انسان را آسمانی کردن که هنر نیست؛ نخود و لپه و عدس و سیب زمینی را به عرش رساندن هنر است. بین حالا... حماسه فقط مال میدان جنگ است؟ بین چه شاهکاری دارم، بین چه می‌کنم! سربلندش می‌کنم که روی دستم بگیرد و محکم بگوید «الْمَ أَقْلَ لَكُمْ إِنِّي أَعْلَمُ الْغَيْبِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ».

مزد بدون کارگر، کارگرد بدون مزد

گریه می‌کند و پول می‌دهد، چرا گریه می‌کنی؟ صبح تا شب مردم پول می‌دهند و آب و نان می‌خرند و می‌خورند، حالا



نشر: نشر
مطالعات آریس



که مجبور نیستی پول هم بدهی... خوب نیست قسم بخورم، پول بدهی یا ندهی ربطی ندارد، هم آب می دهند، هم غذا می دهند. خب حالا می خواهی کمک کنی کمک کن چرا گریه می کنی؟ اصلا انگار کن خرید و فروش است؛ بالاخره همین مردم پول می دهند و همین مردم هم می خورند، عرضه و تقاضا، هزینه و فایده... ولی اینجا بین عرضه و تقاضا، بین هزینه و فایده، بین مطلوبیت و قیمت رابطه ها قطع است. می توانی پول ندهی آب و غذا بگیری، می توانی برای یک آب معدنی چند میلیون تومان بدهی، می توانی چند میلیون تومان بدهی یک آب معدنی هم نگیری، می توانی همه سال بیایی و هرچه دادند بگیری و نوش جان کنی و یک ریال هم ندهی... ولی نه... نمی توانی... امسال ندهی سال بعد، سال بعد نشد سال بعد... بالاخره بالا می آیی و پول می دهی، بالاتر آمدی کارگری و آشپزی هم می کنی... ولی رابطه ها قطع است؛ مزد می دهند بدون کارگری، کارگری می کنند بدون مزد. زمینی ترین کارها چقدر لطیف شده اند...



می توانی پول ندهی
آب و غذا بگیری،
می توانی برای یک آب
معدنی چند میلیون
تومان بدهی، می توانی
چند میلیون تومان
بدهی یک آب معدنی
هم نگیری، می توانی
همه سال بیایی و
هرچه دادند بگیری و
نوش جان کنی و یک
ریال هم ندهی... ولی
نه... نمی توانی...
امسال ندهی سال
بعد، سال بعد نشد
سال بعد... بالاخره بالا
می آیی و پول می دهی



۵
عین
نوشت

نش
ریه
اینی
عی
عین

۱۳

معراج زمینی‌ها



عکاس: یوسف قاسمی

زمینی‌ترین کارها چقدر لطیف شده‌اند...

خرید و فروش، شستن و پختن و غذا خوردن... پیاز و سیب زمینی و لپه و گوشت و برنج و نان چطور اینقدر لطیف و معطر شده‌اند؟ اینها که همان‌ها هستند، همان بازار، همان خرید و فروش، همان فوم و عدس و بصل، همان عرضه و تقاضا، همان قیمت و قیمت‌گذاری... چقدر اینها زمینی بودند، چقدر این‌ها معطر و لطیف شده‌اند، سیب زمینی شده از برگ گل لطیف‌تر. رابطه همان است، نیاز و تأمین نیاز و هزینه؛ بالاخره همه باید شام بخورند و هزینه‌اش را می‌دهند، ولی چرا زمینی نیست؟ چرا زمخت نیست؟ چرا کدر نیست؟ چرا همه چیزش بالا می‌رود؟ خرید و فروش از زمینی‌ترین انواع روابط انسانی را چطور به معراج بردی و ملکوتی کردی؟ می‌توانی بقیه زندگی زمینی را هم به آسمان ببری، که هم زمینی باشد، هم آسمانی باشد، نیاز و تأمین نیاز باشد، هزینه‌ها تأمین شود، کارها انجام شود، سیب زمینی‌ها شسته شود، زمین برای مسجد و حسینیه و حرم تأمین شود، خلاصه کار دنیا لنگ نماند ولی آسمانی، هیچ معجزه هم نکنی، هزینه شده، تأمین شده، پول داده، غذا خورده ولی آسمانی: انتقام هبوط باقیمه. 

۵۵

بالاخره همه باید شام بخورند و هزینه‌اش را می‌دهند، ولی چرا زمینی نیست؟ چرا زمخت نیست؟ چرا کدر نیست؟ چرا همه چیزش بالا می‌رود؟



نشريه
مطالعات آييني
عين

١٤



اختلال سوگ در زندگی یک پرنده‌ی کوچک معمولی



حسام کمالی

نویسنده

چه می‌شود که یک پرنده کوچک معمولی دیگر غذا نمی‌خورد؟ چیزی شبیه کبوتر، فنچ، فاخته یا مثلاً گنجشک! سال‌ها پیش، زمانی که بچه‌تر بودم، از یک فامیل دور یا نزدیک - دقیقاً خاطر من نیست - یک جفت فنچ نر و ماده هدیه گرفتم. دوتا پرنده کوچک بامزه، داخل یک قفس کوچک که گاه ساعت‌ها سرگرم نگاه کردنشان می‌شدم.

صبح و عصر جیک می‌زدند و بازی می‌کردند. ظرف آب و غذایشان را که بابا پر می‌کرد، با اشتیاق نوک می‌زدند و می‌خوردند. آن چنان مشتاق که گویی کاری لذت بخش‌تر از این در زندگی درون قفس خود، نداشتند.

اجل اما شبی به ناگاه و در غیاب من، گلوی یکیشان را گرفته بود و کارش را تمام کرده بود. وقتی رسیدم

هر دو، چشم‌هایشان بسته بود. یکی پس از مدتی باز کرد و دیگری هرگز باز نکرد. آن شب و روز را گریه کردم. زیاد و کودکانه. سرگرمیم

راز دست داده بودم. یکی از چیزهایی که دوست داشتم را. بعد از یکی دو روز، البته شرایط برای من کاملاً عادی شد. همانطور که قبلاً بوده... اما برای فنچ دوم، شرایط هیچ وقت مثل قبل نشد. من بنا به عادت پیشین، ساعت ها به آن قفس نگاه می کردم اما دیگر لذت قبل را نداشتم. هر کاری کردیم، فنچ، دیگر مثل قبل نخواند و نخورد و ننوشید. حتی شاید مثل قبل هم نخواستید باشد. چشم های فنچ تنها، تمام مدت نیمه باز بود و آن قدر به این روند ادامه داد تا زندگی برای او هم تمام شد. هنوز شمردن را درست بلد نبودم، اما به گمانم کمتر از دو هفته بعد از رفتن جفتش دوام آورد. در جهان جو جگانی او، که در قفس خلاصه می شد، همه چیز همان «همراه» بود و حال همان هم تمام شده بود. در حالی که من فقط یکی از دوست داشتنی هایم را از دست داده بودم.

دلیل این واقعه را از روانشناس ها و دانشمندان امروزی اگر بپرسی، احتمالاً پاسخت می دهند که نامش «اختلال سوگواری» است! تعریفش هم «مجموعه حالاتی است که فرد سوگوار به سبب غمی که با از دست دادن عزیز بوجود آمده است، تا مدتی دچار آنها می شود و شامل بی خوابی، عدم اشتها، امتناع از غذا خوردن، کاهش وزن، بی قراری و اندوه زیاد می شود».

تعریف و تحلیل آنها، البته شاید بتواند رفتار فنچ تنها را توجیه کند؛ اما خیلی چیزها وجود دارند که علم جدید از توجیه و تحلیل



چشم های فنچ تنها، تمام مدت نیمه باز بود و آن قدر به این روند ادامه داد تا زندگی برای او هم تمام شد. هنوز شمردن را درست بلد نبودم، اما به گمانم کمتر از دو هفته بعد از رفتن جفتش دوام آورد

آنها عاجز است. این یافته‌ها، شاید برای تحلیل غذا نخوردن یک پرنده‌ی تنهای داغدار کافی باشند. اما مطمئن نمی‌توانند غذا نخوردن همه پرنده‌گان یک گونه (و چه بسا بیشتر) را در یک روز خاص توجیه کنند!

برخی اسناد تاریخی می‌گویند که چنین اتفاقی سابقاً رخ داده است. سال‌ها پیش...

۶۱ سال از هجرت پیامبر اسلام به مدینه و ۱۰ روز از ماه محرم گذشته بود که مردمانی از عراق و شام، با شمار بسیار و رحم اندک در صحرائی گرد هم آمدند. با اسب‌هایی تازه نفس و شمشیرهایی آخته. آنان فرزند رسول خدا را که به دعوت خودشان راهی عراق شده بود، تنگ در محاصره گرفتند و راه آب بر او بستند. آنگاه بر او و یارانش سخت تاختند. و آن هنگام که خورشید روز دهم به میانه رسید، او را - که نامش حسین بود - تنهای تنها و بی هیچ یاور، در میان گرفتند. و در نزدیکی مقتل یارانش - تشنه - به قتل رساندند. آن چنان که در تاریخ سابقه نداشت و پس از آن نیز کس نتوانست مانند آنان قتال کند.

و مورخی شریف که علی بن طاووس نام دارد، از برخی منابع نقل کرده است که آن روز جهان به عزان نشست... و خورشید، غروب کرد... و آسمان، تیره شد... و زمین، به لرزه افتاد... و ماهیان - موج موج - از آب بیرون جستند... و گنجشکان، از غذا خوردن امتناع کردند. ❖❖



و مورخی شریف که
علی بن طاووس نام
دارد، از برخی منابع
نقل کرده است که -
آن روز جهان به عزان
نشست... و خورشید،
غروب کرد... و آسمان،
تیره شد... و زمین، به
لرزه افتاد... و ماهیان -
موج موج - از آب بیرون
جستند... و گنجشکان،
از غذا خوردن امتناع
کردند.



مقتل
عین

نشـریه
مطالعات آیینی
عین

۱۸

عن أبي عبد الله الحافظ، سمعت الزبير بن عبد الله، سمعت أبا عبد الله بن وصيف، سمعت المشطاح الوراق، يقول: سمعت الفتح بن سحرف العابد، يقول: كنت أفت الحب للعصافير كل يوم فكانت تأكل، فلما كان يوم عاشوراء فتت لها فلم تأكل، فعلمت أنها امتنعت لقتل الحسين بن علي عليه السلام

[از] نشانه‌ها و حوادثی که پس از شهادت امام حسین علیه السلام آشکار گردید؛ در روز عاشوراء گنجشک‌ها از غذا خوردن امتناع ورزیدند.

مهرداد شایع
پژوهشگر

خوارزمی، مقتل الحسين علیه السلام
ط انوار الهدی، ۱۰۳/۲



مقتل
عین

سال دوم
دوره جدید
شماره یکم

۱۹

عَنْهُ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ طَرِيفِ بْنِ نَاصِحٍ عَنْ أَبِيهِ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ زَيْدٍ عَنْ عُمَرَ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ قَالَ: لَمَّا قُتِلَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ عَ لَيْسَنَ نِسَاءَ بَنِي هَاشِمٍ السَّوَادَ وَالْمُسُوحَ وَكُنَّ لَا يَشْتَكِينَ مِنْ حَرٍّ وَلَا بَرْدٍ وَكَانَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَ يَعْمَلُ لَهُنَّ الطَّعَامَ لِلْمَاتَمِ.

بعد از شهادت سید الشهداء علیه السلام، بانوان بنی هاشم لباس سیاه و خشن به تن کرده و از گرما و سرما باکی نداشتند. زین العابدین علیه السلام نیز طعام عزاداری را فراهم می کردند.





وَيْلَكُمْ مَا عَلَيْكُمْ أَنْ تُنْصِتُوا إِلَيَّ فَتَسْمَعُوا قَوْلِي وَإِنَّمَا أَدْعُوكُمْ إِلَى سَبِيلِ الرَّشَادِ فَمَنْ أَطَاعَنِي كَانَتْ مِنَ الْمُرْشِدِينَ وَمَنْ عَصَانِي كَانَتْ مِنَ الْمُهْلَكِينَ وَكُلُّكُمْ عَاصٍ لِأَمْرِي غَيْرُ مُسْتَمِعٍ قَوْلِي فَقَدْ مِلْتُمْ بِطُونِكُمْ مِنَ الْحَرَامِ وَطَبَعَ عَلَى قُلُوبِكُمْ وَيَلْكُمُ الْإِلَهَ تَنْصِتُونَ أَلَا تَسْمَعُونَ

مقتل
عین

نشـریه

آیینی

عـین

۲۰

[این جملات بخشی از نصایح حضرت سید الشهداء خطاب به لشکر دشمن در روز عاشورا است] وای بر شما. شما را چه شده است که حتی حاضر نیستید سکوت کنید تا کلام مرا بشنوید، در حالی که من شما را فقط به راه رشد و سعادت دعوت می‌کنم. پس هر که از من اطاعت کند به رشد خواهد رسید و هر که نافرمانی کند هلاک خواهد شد؛ همچنانی که همه شما نسبت به امر من نافرمانید، و حاضر نیستید کلام مرا بشنوید. [البته تعجبی ندارد چرا که] شکم هایتان از حرام پر شده و بر قلبتان [که راه ورودی معرفت است] مهر خورده است. وای بر شما. آیا ساکت نمی‌شوید؟ آیا گوش فرانمی‌دهید؟





عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ
عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ

عَلِيٍّ عَنْ يُونُسَ عَنْ مَصْقَلَةَ الطَّحَّانِ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ يَقُولُ
لَمَّا قُتِلَ الْحُسَيْنُ عَاقَمَتِ امْرَأَتُهُ الْكَلْبِيَّةُ عَلَيْهِ مَا تَأْمَأُ وَبَكَتْ وَبَكَتَيْنِ
الْبِسَاءَ وَالخَدْمَ حَتَّى جَفَّتْ دُمُوعُهُنَّ وَذَهَبَتْ فَبَيْنَاهِي كَذَلِكَ
إِذَا رَأَتْ جَارِيَةً مِنْ جَوَارِيهَا تَبْكِي وَدُمُوعَهَا تَسِيلُ فَدَعَتْهَا فَقَالَتْ
لَهَا مَا لَكَ أَنْتِ مِنْ بَيْنِنَا تَسِيلُ دُمُوعِكَ قَالَتْ إِنِّي لَمَّا أَصَابَنِي الْجَهْدُ
شَرِبْتُ شَرْبَةَ سَوِيْقٍ قَالَ فَأَمَرْتُ بِالطَّعَامِ وَالْأَسْوِقَةِ فَأَكَلْتُ وَ
شَرِبْتُ وَأَطَعَمْتُ وَسَقَمْتُ وَقَالَتْ إِنَّمَا نُرِيدُ بِذَلِكَ أَنْ نَتَّقُوْا عَلَى
الْبُكَاءِ عَلَى الْحُسَيْنِ ع



سال دوم
دوره جدید
شماره یکم



مصقله گوید: شنیدم امام صادق علیه السلام می فرمود: چون حسین علیه السلام کشته شد، همسر کلبیه آن حضرت (یعنی دختر امرؤ القیس و مادر سکینه) برایش سوگواری بپا کرد و خود گریست و زنان و خدمتگزاران او هم گریستند تا اشک چشمشان خشک شد و تمام گشت، آن هنگام یکی از کنیزانش را دید می گرید و اشک چشمش جاریست، او را طلبید و گفت: چرا در میان ما تنها اشک چشم تو جاریست؟ او گفت: من چون به سختی و مشقت می افتم سویق (شربت مخصوصی) می آشامم، او هم دستور داد غذا و سویق تهیه کنند، و خودش از آن خورد و نوشید و بدیگران هم خورانید و نوشانید و گفت مقصودم از این عمل اینست که برای گریستن بر حسین علیه السلام نیرو پیدا کنیم.



الکافی، ج ۱، ص ۴۶۶
ترجمه مصطفوی

فَرَوَى عَنِ الصَّادِقِ ع أَنَّهُ قَالَ إِنَّ زَيْنَ الْعَابِدِينَ ع بَكَى عَلَى
 أَبِيهِ أَرْبَعِينَ سَنَةً صَائِماً نَهَارَهُ وَقَائِماً لَيْلَهُ فَإِذَا حَصَرَ الْإِفْطَارُ
 جَاءَ غَلَامُهُ بِطَعَامِهِ وَشَرَابِهِ فَيَضَعُهُ بَيْنَ يَدَيْهِ فَيَقُولُ كُلْ
 يَا مَوْلَاىَ فَيَقُولُ قُتِلَ ابْنُ رَسُولِ اللَّهِ ع جَائِعاً قُتِلَ ابْنُ رَسُولِ
 اللَّهِ ع عَطْشَاناً فَلَا يَزَالُ يُكْرِرُ ذَلِكَ وَيَبْكِي حَتَّى يَبْتَلَّ طَعَامَهُ
 مِنْ دُمُوعِهِ ثُمَّ يَمْرُجُ شَرَابُهُ بِدُمُوعِهِ فَلَمْ يَزَلْ كَذَلِكَ حَتَّى
 لَحِقَ بِاللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ

بنا به گفته سید بن طاووس، آن حضرت در حالی که روزها،
 روزه دار و شب ها به عبادت مشغول بود. چهل سال برای
 پدر شهیدش گریست. وقتی غلام آن بزرگوار به هنگام
 افطار برایش غذا و آب آورد تا میل کند فرمود: «قُتِلَ ابْنُ
 رَسُولِ اللَّهِ جَائِعاً، قُتِلَ ابْنُ رَسُولِ اللَّهِ عَطْشَاناً.» «پسر پیامبر
 خدا، گرسنه و تشنه به شهادت رسید.» آنقدر این جمله ها
 را تکرار می کرد و می گریست که غذا و آبش با اشک چشمش
 مخلوط می شد و همواره به این حال بود تا به خداوند
 متعال پیوست.



نشـ
 مطالعات آیینی
 عـ



حَدَّثَنِى مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرِ الْحَمِيرِىِّ عَنْ أَبِيهِ عَنْ
 عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ سَالِمٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ
 حَمَّادِ الْبَصْرِىِّ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ الْأَصَمِّ عَنْ مِسْمَعٍ
 بْنِ عَبْدِ الْمَلِكِ كَرْدِينَ الْبَصْرِىِّ قَالَ: قَالَ لِي أَبُو عَبْدِ اللَّهِ
 ع يَا مِسْمَعُ أَنْتَ مِنْ أَهْلِ الْعِرَاقِ أَمَا تَأْتِي قَبْرَ الْحُسَيْنِ ع قُلْتُ
 لَا أَنَا رَجُلٌ مَشْهُورٌ عِنْدَ أَهْلِ الْبَصْرَةِ وَعِنْدَنَا مَنْ يَتَّبِعُ هَوَى
 هَذَا الْخَلِيفَةِ وَعَدُونَا كَثِيرٌ مِنْ أَهْلِ الْقَبَائِلِ مِنَ النَّصَابِ
 وَغَيْرِهِمْ وَلَسْتُ أَمْهُمْ أَنْ يَرْفَعُوا حَالِي عِنْدَ وُلْدِ سُلَيْمَانَ



لهوف، ط العالم، ۲۰۹



فَيَمْتَلُونَ بِي قَالَ لِي أَمَا تَذَكُرُ مَا صُنِعَ بِهِ قُلْتُ نَعَمْ قَالَ
فَتَجَزَعُ قُلْتُ إِي وَاللَّهِ وَأَسْتَعْبِرُ لِدَلِكِ حَتَّى يَرَى أَهْلِي أَثَرَ
ذَلِكَ عَلَيَّ فَأَمْتَنِعُ مِنَ الطَّعَامِ حَتَّى يَسْتَيِّنَ ذَلِكَ فِي وَجْهِ
قَالَ رَحِمَ اللَّهُ دَمْعَتَكَ.

محمد بن عبد الله بن جعفر حمیری، از پدرش، از علی بن
محمد بن سالم، از محمد بن خالد، از عبد الله بن حماد
بصری، از عبد الله بن عبد الرحمن اصم، از مسمع بن عبد
الملک کردین بصری نقل کرده که وی گفت: حضرت
ابو عبد الله علیه السلام به من فرمودند: ای مسمع تو از اهل عراق
هستی، آیا به زیارت قبر حسین علیه السلام می روی؟ عرض کردم:
خیر، من نزد اهل بصره مردی مشهور هستم و نزد ما کسانی
هستند که خواسته این خلیفه را طالب بوده و دشمنان ما از
گروه ناصبی ها و غیر ایشان بسیار بوده و من در امان نیستم
از اینکه حال من را نزد پسر سلیمان گزارش کنند. در نتیجه
او با من کاری کند که عبرت دیگران گردد لذا احتیاط کرده
و به زیارت آن حضرت نمی روم. حضرت به من فرمودند:
آیا یاد می کنی مصائبی را که برای آن جناب فراهم کرده و
آزار و اذیت هائی که به حضرتش روا داشتند؟ عرض کردم:
بلی. حضرت فرمودند: آیا به جنع و فزح می آئی؟ عرض
کردم: بلی به خدا قسم و بخاطر یاد کردن مصائب آن بزرگوار
چنان غمگین و حزین می شوم که اهل و عیالم اثر آن را در من
مشاهده می کنند و چنان حالم دگرگون می شود که از خوردن
طعام و غذا امتناع نموده و بوضوح علائم حزن و اندوه در
صورت من نمایان می گردد. حضرت فرمودند: خدا اشک های
تو را رحمت کند. ❖❖



سال دوم

دوره جدید

شماره یکم



کامل الزیارات، ص ۱۰۱

ترجمه ذهنی زاده

نمک روضه

راديو
عين

نشريه
مطالعات آيينی
عين

۲۴



سجاد اميدا

مصاحبه کننده

خدا رحمت کنه سيد علي حسيني رو، روز شهادت بود و باني
نداشت. صبح توي حسينيه ش ساعت ۶ و نيم، ۷ رفتيم ديديم
ديگ ها رو آب کرده و زير گازها رو روشن گذاشته. گفتيم سيد!
امروز ناهار چيه؟ گفت هر چي قسمت باشه همونه! گفتيم بساط
کو؟ گفت ان شاء الله بساطش هم می رسه. رفتيم و سر ظهر اومديم،
ديديم ناهار گذاشتن.





سال دوم
دوره جدید
شماره یکم

۲۵



عکاس: علیرضا بزم آرا

دیگ های مسی
وقف مسجد الصادق علیه السلام

زکودکی خادم این تبار محترم

صحبت از «غذا و اطعام» است پس ناگزیر باید پای صحبت های «آشپز» هم نشست و داستانش را شنید. پرس و جو کردیم و به آشپزی رسیدیم که در یکی از روضه های کهن سال تهران - روضه حاج آقای اربابی - سال های طولانی است خادمی می کند. آقای اسماعیلی ما را به مسجد الصادق حاج عبدالله در محله مظاهری دعوت می کند. از شروع ماجرای خادمی اش می پرسیم و جواب می گیریم که این عاشقی ریشه در دوره کودکی و نوجوانی دارد: «کنار پدرم توی مجلس روضه ۸۰-۹۰ ساله ی خانه ی آقای اربابی کمک می کردم و از پدرم و دیگران توی دستگاه سید الشهداء علیه السلام کار رو یاد گرفتم. کار کم کم به مسجد منتقل شد. پیرمردی بود اینجا آشپزی می کرد. ایشان که به رحمت خدا رفت ما اومدیم و کار رو دست گرفتیم. حوالی ۳۰ ساله که آشپزی می کنیم. اوایل یک عاشورا بود، سال بعدش اربعین هم اضافه شد. رفته رفته ۱۴ یا ۱۵ مناسبت شد که غذا درست می کردیم.»

حاج عبدالله



پای صحبت نوکران قدیمی این دستگاه که می نشینیم برایمان از چیزهایی می گویند که ما هم می دانیم اما آنها عیناً چشیده اند و برجانشان نشسته است. «کار دستگاه امام حسین علیه السلام رو خودش می چرخونه، بند کسی نیست». به آشپزخانه مسجد می رویم. «اینجا دیگ های مسی ماست، آن زمان می خواستن به دیگ های دیگه تبدیل کنن اما نگذاشتم چون این دیگ ها وقفی بودن.

ضمناً کیفیتی که مس برای غذا داره فرق می کنه. توی برنج و مخصوصاً در خورشت آثار عجیبی داره. سنگین هست، دردسرش زیاده اما فرق طعم خورشتی که توی دیگ مسی پخته می شه تا خورشتی که توی ظروف آلومینیومی درست می شه زمین تا آسمونه. سال اول که اوادم دیدم دیگ ها رو دارن می برن تا به دیگ آلومینیومی تبدیل کنن، اما اجازه ندادم و اونهارو نگه داشتیم، در عوض هر چندسال یکبار هزینه ای می دیم تا سفیدش کننند.»

باید اجازه داشته باشد!



رونق هیئت در مسجد الصادق برکات فراوانی داشته است. «از کنار تشکیلات مسجد و امام حسین علیه السلام اینجا یک خیریه تأسیس کردیم.» از مسجد به خیریه که شاید تا ورودی آن صد قدم فاصله نیز نباشد می رویم. وارد اتاق مسئول خیریه می شویم، سلام و علیک و احوال پرسى و معرفی و مقدمه ای کوتاه که می گذرنند، گفتگورا ادامه می دهیم و از آشپزی در این دستگاه می پرسیم:

«هر چه که هست لطف و عنایت خود اهل بیته، در بحث آشپزی هم همینطوره، اگه کسی خرج می کنه اینطور نیست که همینطوری اوامده باشه، ویک پولی داده باشه، نه! باید به او اجازه داده بشه، دستگاه امام حسین علیه السلام و امدار کسی نیست

هرچه که هست
لطف و عنایت خود
اهل بیته، در بحث
آشپزی هم همینطوره،
اگه کسی خرج می کنه
اینطور نیست که
همینطوری اوامده باشه
ویک پولی داده باشه،
نه! باید به او اجازه
داده بشه، دستگاه امام
حسین علیه السلام و امدار
کسی نیست

که فرد بتونه بیاد خرج کنه، تازه منت بر سر او هست که اجازه پیدا کرده خرج کنه، و گر نه هر پولی که اینجانمی آید». بحث کم کم به سمت سختی های کار می رود. «کسانی که میان کار آشپزی رو انجام می دن، مجلسی که دو سه ساعته، آشپز باید ۱۰-۱۲ ساعت زودتر حاضر بشه و کار کنه؛ از اون طرف بحث تهیه مواد اولیه هست که یک ماه قبل ماه محرم برنامه ریزی انجام می شه.»

گدایی به شاهی مقابل نشیند

از اصول خاص سخن به میان می آید و ظرافت هایی که قیمه ی امام حسین علیه السلام را متمایز و بسیار خوشمزه تر از بقیه ی غذاها و قیمه ها می کند. «اصل کارش همون نیته. کسی که توی دستگاه امام حسین علیه السلام ورود پیدا می کنه و به او اجازه می دن باید خدا رو شکر کنه. اون عشق و محبتی که امام حسین علیه السلام لطف می کنن هم توی کار پخت و پز تأثیر می گذاره. یعنی کار با یک شوق و ذوقی انجام میشه.»

این دیگه کارِ خونه نیست شاید خیلی از کسانی که میان و کار می کنن، توی خونه یک استکان هم جا به جا نکنن. افراد میان دور از مسئولیت و مقام و... توی دستگاه امام حسین علیه السلام کمک می کنن، گدا و شاه برابر نشینند اینگونه است.

گدایی در آل علی به از شاهی است

به قدر همت خود هر کسی بها دارد

آن محبت و آن عشقی که به دستگاه امام حسین علیه السلام پیدا می کنه، حالا اذن پیدا کرده می خواهد بیاید در غذا، در کار، در تلاش، چون منسوب به امام حسین علیه السلام هست اون وقت فرق می کنه، شما ممکنه یک جایی چایی بخوری، چایی امام حسین فرق می کنه، اصلاً



این دیگه کارِ خونه نیست شاید خیلی از کسانی که میان و کار می کنن، توی خونه یک استکان هم جا به جا نکنن. افراد میان دور از مسئولیت و مقام و... توی دستگاه امام حسین علیه السلام کمک می کنن، گدا و شاه برابر نشینند اینگونه است

راديو
عين

نشريه
مطالعات آيينى
عين

۲۸

مزه اش يك چيز ديگه است، آب خالى اش هم فرق مي كنه چون در يك فضايي اومده كه توي اون فضا ذكر اهل بيت عليه السلام هست. اين غذا در يك فضايي پخته شده كه اسم امام حسين عليه السلام برده شده. اين شده چاشني اين كار كه حالا بهش ارزش داده، حالا اون رو آورده بالا. ديگه اين خورشت قيمه اون خورشت معمولي



عكاس: عليرضا بزم آرا

آقاي محمد اسماعيلي
آشپز روضه حاج آقاي
اربابي

نيست، حالا گه بر اش كسي سر و دست مي شكته نه اينه كه لنگ
يك پرس غذاست، نه، براي اينكه براي امام حسين عليه السلام است،
خيلي از رفقا هستند كه يك پرس غذا را مي برن توي خونه و ماهيانه
يا مثلاً هر وعده كه غذا درست مي كنن دو دونه از اين برنج را مي ريزن
و مي گن اين تبرك امام حسين عليه السلام شد.»

جوان! حواست جمع باشد



راديو
عين

نشريه
مطالعات آيينی
عين

۳۰



آقای اسماعیلی از آشپزخانه هیأت و جزئیات آن بیشتر سخن می‌گوید: «خدا رحمت کنه حاج آقای محدث زاده پسر شیخ عباس قمی رو. مسجد و تشکیلات ایشان که سال‌ها زحمت کشیدن و عشق و علاقه به اهل بیت داشتن بی نظیر بود. اینجا منطقه پایین شهره اما بهترین مواد اولیه، بهترین غذا برای پخت و پز با تعداد فراوان هست.» و بعد یاد آوری می‌کنند که توجه کنیم کجاییم و به چه کاری مشغول هستیم. «اون رفقای که میان پای دستگاه امام حسین علیه السلام حواسشون باشه که چه کار داریم می‌کنیم، کجا اومدیم؟ برای چه کسی داریم کار می‌کنیم؟ آگه مجلس ختمی جایی برقراره صاحب مجلس میاد و می‌بینه وضعیت غذا چطوره. مجلس امام حسین علیه السلام است مادرشون حضرت زهرا میاد سر می‌زنه، امام زمان علیه السلام ناظر بر این کاره. ما اعتقادمون اینه که مجلس امام این گونه است، خود اهل بیت علیهم السلام بر آن نظارت دارن پس حواس جمعی می‌خواهد؛ اینجا می‌آیی باید با وضو باشی، با ذکر خدا و اهل بیت باشی، با توجه باشی، چرا؟ چون این غذا پاش ذکر خونده می‌شه، روضه خونده می‌شه، اثر وضعی داره، یک کسی که می‌ره یک لقمه‌ی این غذا رو می‌خوره این در وجودش نورانیت ایجاد می‌کنه. ما اعتقادمون اینه.»

ما اعتقادمون اینه که مجلس امام این گونه است. این گونه است. خود اهل بیت علیهم السلام بر آن نظارت دارن پس حواس جمعی می‌خواهد؛ اینجا می‌آیی باید با وضو باشی، با ذکر خدا و اهل بیت باشی، با توجه باشی، چرا؟ چون این غذا پاش ذکر خونده می‌شه، روضه خونده می‌شه

از «حاج عباس پورسنج» آشپز قدیمی

محلّه تجریش و شمیرانات درباره مسیر پخت قیمه می‌شنویم

فوت و فن پختن

قیمه امام حسین علیه السلام



این جوان بدونه وقتی

میاد توی دستگاه

امام حسین علیه السلام یک

استکان جابه جا

می‌کنه این یک جایی

امام حسین علیه السلام با او

حساب می‌کنه، مدیون

نمیشه

این قیمة فرق می‌کند

«شما وقتی از اهل فن این کار می‌پرسین می‌بینین چایی امام حسین علیه السلام، یک قطره آب که به دستگاه امام حسین علیه السلام و اهل بیت منسوب می‌شه، این اثر داره، مثل تربت امام حسین علیه السلام آثارش اینگونه است، یک وقتی که آشپزی می‌کنیم، اگر شده یک مقدار تربت تهیه می‌کنم توی دیگ خورشت می‌ریزم، دوستان اهل بیت علیهم السلام می‌خورن، آثار داره، نورانیت داره. یک چیزهایی هم هست که شاید در ظواهر من نتونم بفهمم و درک کنم که چه اتفاقی می‌افته ولی همینقدر بگم که فوق این حرفاست. همین غذا و همین قیمة هم فوق اینه که بگیم چه اتفاقی میفته، خودشون باید برای ما بگن که چه نورانیتی ایجاد می‌کنه.»

امام حسینی‌ها دوست دارند دست بقیه راهم بگیرند و او را به روضه بیاورند، «متأسفانه در این زمینه‌ها کم کار شده، گفته نشده، بیشتر از این‌ها باید گفته بشه. امام حسینی‌ها راه خودشون رو پیدا می‌کنن، امام حسینی بلده خودش چه کار کنه اما ما باید تلاش خودمون رو بکنیم این روشنگری رو بکنیم این جوان بدونه وقتی میاد توی دستگاه امام حسین علیه السلام یک استکان جا به جا می‌کنه این یک

فوت و فن پختن قیمة امام حسین علیه السلام رانیزی می‌تونید از زبان «حاج عباس پورسنج» آشپز قدیمی محله تجریش و شمیرانات در مصاحبه‌ای که خبرگزاری‌ها منتشر کرده‌اند بشنوید.

«یک اشتباهی که شما جوان‌ها می‌کنید این است که فکر می‌کنید می‌شود یک ساعت دو ساعته یک خورش پخت. نخیر هر

جايی امام حسين عليه السلام با او حساب می‌کنه، مديون نمیشه. ما دوستان اهل بيتيم، آقا بی تعارف! اگر کسی یک لیوان آب به ما بده یک لیوان شربتش ندیم آروم نمی‌شیم. امام حسين عليه السلام همه کاره عالمه لنگ یک لیوان آب و شربت و غذا نیست که. اینها بهترین عزیزان خدا هستند. وقتی نگاه می‌کنی می‌بینی اینها خودشون را فدا کردند تا دوستان خودشون را دستگیری کنند، برای اینکه از کسی که او را صدا می‌زند دستگیری کند. عزیزترین خدا بودند در عالم هستی و بالاترین از نظر مقام و مرتبت، کسی نمی‌تونه وصف کنه، نمی‌تونه به مقام اونها راه پیدا کنه. ما خیلی هم بفهمیم دوستانشون رو بتونیم بشناسیم.»



وقت نداریم اماممان را بشناسیم



رسالتی که بر عهده‌ی
بچه شیعه‌هاست.
اینه که امامشون رو
بشناسون به عالم.
خود بچه شیعه هنوز
نمی‌شناسه، حالا اگر
بیاد می‌فهمه قیمه‌ی
امام حسين عليه السلام رو هم
نشناخته

«گوشه چشمت نم‌رطوبت روضه امام حسين عليه السلام پیدا کنه، وجبت له الجنة [بهشت براش واجب میشه]. قدم برمی‌داری برای زیارت امام حسين عليه السلام وجبت له الجنة. در باب زیارت امام رضا عليه السلام می‌بینیم هزار حج مقبول و هزار عمره مقبوله [نوشته می‌شه]. امام جواد عليه السلام می‌فرمایند حضرت چیزی در کنار آن [هزار

خورشی حداقل ۱۰ ساعت کار دارد. بعد از پاک کردن و شستن لپه و آب کشیدنش، باید روغن را داخل قابلمه بریزید و زیرش را کم کنید تا آرام داغ شود. زیرش را زیاد کنید قبل از اینکه داغ شود می‌سوزد. ماهیشتی‌ها اکثریت روغن جامد می‌ریزیم. بعد از چند دقیقه ۳ تالپه داخ‌ش بریزید پف می‌کند. بعد لپه‌ها را



۱. خَلَقَكُمْ اللهُ أَنْوَارًا فَجَعَلَكُمْ
بِعَرْشِهِ مُخَدِّقِينَ حَتَّى مَنَ عَلَيْنَا
بِكُمْ فَجَعَلَكُمْ فِي ثُبُوتِ أَدْنِ اللهِ
أَنْ تَرْفَعُ وَيَذْكَرُ فِيهَا اسْمُهُ
• زيارت جامعه كبره
خداوند شما را [به صورت]
نورهايي آفريد و گرداگرد عرش
خود، قرارتان داد تا اين كه
به واسطه شما، بر نعمت
بزرگي عطا فرمود، پس شما
را در خانه هايي قرار داد كه
خداوند، رخصت داده است
كه بزرگ داشته شوند و نام وي
در آن ها ياد شود.

حج مقبول و هزار عمره مقبوله [قرار داده اند و آن «معرفت» است. آقا
گره کار ما همین جاست که نمیریم بفهمیم، وقت نداریم امامون
رو بشناسیم که حضرت فرمود کسی که امامش رو نشناخته به مرگ
جاهلیت مرده. چون نشناختیم، جوانمون نشناخته، اینها باید کار
بشه. رسالتی که بر عهده ی بچه شیعه هاست اینه که امامشون رو
بشناسونن به عالم. خود بچه شیعه هنوز نمی شناسه، حالا اگر بیاد
می فهمه قیمه ی امام حسین علیه السلام رو هم نشناخته

تا برسه به خود امام حسین علیه السلام تا برسه به وادی امام حسین علیه السلام
تا برسه به اینجا که «فَجَعَلَكُمْ بِعَرْشِهِ مُخَدِّقِينَ...» «انجا چیه؟»
آقای اسماعیلی از برکات حسینی شدن می گوید. «۳۰ سال پیش
می رفتین، مردم عراق وضعی نداشتن. چی شد حالا؟ او مدن توی
وادی امام حسین علیه السلام. حالا بیست میلیون آدم حرکت می کنن به
اون سمت، شبانه روز. یک وعده غذا می خواهی درست کنی [کلی
زحمت داره]... [غذا درست کردن برای این جمعیت] مگه شوخیه؟
می بینین نعمت فراوان هست، این معجزه است. این نعمت شکر
داره. مرحوم ابوی رو خدایا مرزه می گفت سرت رو سجده بگذاری
و روز قیامت برداری نمی تونی شکرش رو به جاییاری که به تو اجازه
دادند به دیگ امام حسین علیه السلام دست بزنی.»

که ریختید به دم نیم سرخ که رسید مقداری زردچوبه می ریزید.
الباقی سرخ شدن لپه با زردچوبه است. پیاز داغ از قبل آماده را
داخلش می ریزید. گوشت هم که ریختید و آب راهم اضافه
می کنید. کف قهوه ای راهم را خارج می کنید که اصلا غذا را
خراب می کند این کف قهوه ای همان خون مردگی هاست که

گدايي در آل علي به از شاهي است
به قدر همت خود هر کسي بها دارد

حسين جان!

جز در خانه ي تو هيچ کجا خيري نيست

هر چه خير است حسين جان به در خانه توست

مادرت بود بي قرارم کرد

در اين خانه ماندگارم کرد

عاقبت بخيري اينجاست



«اينجا سعادت دنيا و آخرته. در خونه ي اهل بيت عليه السلام.
ذائقه ي انسان اگر آشنا بشه با روضه امام حسين عليه السلام و کار
امام حسين عليه السلام [عاقبت بخير مي شه]. امروز تموم تلاش دشمنان
تشييع اينه که ذائقه رو تغيير بدن و گناه رو در مردم عادي کنن.
براي مردم هم کم کم عادي مي شه و وقتي قبحش ريخت،
آثارش اينه که متأسفانه داريم مي بينيم. آگه کسي از در اين



دنيانامليمات
خودش روداره اما
عاقبت بخيري در
خانه حسين است

بايد خارج شود. اگر گوشت را جدا گانه بپزيد يك قل که بپزد
اين کف بيرون مي آيد و مي توانيد آبکش کنيد. بعد داخل مواد
بريزيد. رب را هم سوا سرخ کنيد اما رب را ديرتر بريزيد. اين ها که
نيم پز شدند رب را بريزيد. چون رب ممکن است جلوی پخت
گوش را بگيرد. بعد که چند جوش زد. حالا زيرش را کم کنيد که

خونه دور شد [آسيب می بينه] آقا رسول الله ﷺ می فرمايند
فَاطِمَةُ بَهْجَةُ قَلْبِي وَابْنَاهَا ثَمَرَةُ قُوَادِي، آگه کسی به فرزندان
ايشان تمسک پيدا کرد هرگز به او آسيبی وارد نمی شه، دنيا
و آخرتشون رو با اون حديث ثقلين، پیامبر تضمين می کنن،
دنيا ناملايمات خودش رو داره اما عاقبت بخیری در خانه
حسين است.

ای کاش همه اهل عالم اينجا بودند



«بارها شده که توی مجلس روضه بوديم، من دوست داشتم
همه اهل عالم اونجا بودن، چه کیفی کرديم! چه لذتی برديم!
و غصه می خوردم می گفتم کاش بودند. به قول حاج مصلی
که مدح اميرالمؤمنين می خوند و می گفت: أَيْنَ الْمُلُوكِ وَ ابْنَاءِ
الْمُلُوكِ تَابِعِينَ مَا فِي كَيْفِيَّةِ كَيْفِيَّةِ كَيْفِيَّةِ كَيْفِيَّةِ كَيْفِيَّةِ كَيْفِيَّةِ
چه لذتی می بریم. کجاست اين لذت؟ اين كيف کجاست؟
توی چه چیزی هست در عالم؟ اونها که جدا شدند کجا
رفتند؟ غذاش رو می خوری كيف می کنی، روضه ش رو گوش
میدی كيف می کنی، آقا گریه می کنی! آنقدر بعد از اين روضه

توی دستگاہ امام

حسين عليه السلام ميگه

حسين جان بمونم

برات گريه کنم. بمونم

نوکری بکنم



کند جوش بزند. کند جوش که بزند روغنی که دارد رو می ايستد که
هم خوشگل می شود هم شما می توانيد اگر دلتان خواست روغن
اضافه را برداريد. من می دانم شما دنبال چه هستيد دنبال ادويه اش
می گرديد. چون الآن می روند عطاری می گویند ادويه خورشی
می خواهيم و يك ملغمه تحویل می گیرند که به درد نمی خورد.

اين گريه به تو كيف مي ده كه هيچ سروري انقدر براي تو لذت بخش نيست و قرار پيدا مي كني. دنيا و ماديات همه ش تموم ميشه. هيچ چيز هم آرومشون نمي كنه، شما نگاه مي كني توي كشورهاي پيشرفته دنيا كه متمدن هستند و توي همه چيز پيشرفت كردند، درصد خودكشي بالاتره، به پوچي رسيدن، مي گه كار جديد اينه كه خودم رو بكشم. اما توي دستگاه امام حسين عليه السلام ميگه حسين جان بمونم برات گريه كنم. بمونم نوكري بكنم. بعد هي كيف مي كني! به خدا آدم هايي بودند كه توي دستگاه امام حسين عليه السلام ظرف مي شستن، چايي مي ريختن، از دنيا رفته هيشكي رونداشته اما امام حسين عليه السلام بهش عزتي داده، آبرويي داده، تشييع جنازه اي شده! [كه بيا و بين] نور امام حسين عليه السلام بوده!»

اينجا اسراف نمي شود!



دقت هايي هست، مراقبت هايي بايد بشه. توي مسجد، ديگ برنج كه خالي ميشه، به يه آقايي كه كلاه سرش هست، دستكش دستش هست، روپوش تنش هست،

من گلاب و هل نمي زنم. اما اگر اصرار داريد يك مقدار كمی هل بزنيد. به نظر من گلاب براي شيرين پلو است من نمي زنم اما عده اي براي برنج زعفراني گلاب مي زنند. جوز هندی هم يك دم قاشق چاي خوري، فلفل قرمز يا فلفل سياه كه دومي خوش عطر تر است. بودر سير را هم به گوشت بزنيد كه بوي ضحمش را

راديو عين

سال دوم

دوره جديد

شماره يكم

۳۷

ميگم آقا شما اين دستمال تميز رو بردار هر چي برنج ته ديگ مونده رو با اون دستمال تميز جمع كن، ته اين ديگ يك دونه برنج نمونه! بعدش اون برنج رو مصرف مي كنيم و ديگ رو مي ذاريم کنار. انگار نه انگار اين ديگه شسته نشده! اين مراعات ها هست. يك وقتی ۱۵۰۰ تا غذا كشيديم اما يك ظرف يكبار مصرفم اسراف نشد.

اما [بايد توجه كرد] اين كه مواد اوليه خوب استفاده كنيم اسراف نيست. گاه براي مردم و حتي باني مجلس سؤال پيش مي آيد كه هزينه هاي اطعام و روضه رو چطور فراهم كند. براي اين سؤال هم ماجرايي را مي شنويم؛ «[خب روضه بالآخره يك هزينه هايي داره] حاج علي آقا فرزند آقاي اربابي مي گفت رفته پيش آ ميرزا اسماعيل دولابي، حاج آقاي اربابي تازه به رحمت خدا رفته بودند و من هم مي خواستم اينجا رو بچرخونم [و نگران سختياي كار بودم]. گفت علي! تو چراغ رو روشن كن، بقيش به تو مربوط نيست!» ❖❖



آدرس مسجد الصادق
حاج عبدالله



براي مطالعه متن كامل
مصاحبه به سايت خبرگزارى
مراجعه كنيد.

بگيرد. امادارچين را آخر بريزيد. چون رنگ خورش را تاريك مي كند. ليمو عماني را با آبجوش يك جوش بدهيد اين زردى كه بيرون مي زند همان تلخي است كه بايد دور بريزيد. آخرش هم يك كم روغن حيواني بريزيد كه عالي مي شود. گوشت قيمه ترجيحاً سردست گوسفند باشد لذيذتر است.»



شاهد
عینی

نشریه
مطالعات آیینی
عین

۳۸

عکاس: محسن کابلی



عکاس: حسین توحیدی فرد



شاهد
عینی

سال دوم

دوره جدید

شماره یکم

۳۹



عکاس: امیرحسین کمالی





شاهد
عینی

نشست
مطالعات آیینی
عین

۴۰

عکاس: داود ایزدپناه



عکاس: امیرحسین کمالی



شاهد
عینی

سال دوم

دوره جدید

شماره یکم

۴۱



عکاس: مریم آل مومن دهکردی



شاهد
عینی

نشریہ
مطالعات آئینی
عین

۴۲

عکاس: امیر حسین علیداقی



عکاس: احسان کمالی

شاهد
عینی

سال دوم
دوره جدید
شماره یکم

۴۳



شاید بتوان گفت هر تکه‌ای از زندگی واقعی در سینما هم قابل مشاهده است. گویی سینما آینه جهان پیش روی ماست. نذری و اطعام نیز از این قاعده مستثنی نیست. از فیلم‌هایی که مانند نذری مامان عزت موضوع اصلی شان غذای نذری است تا فیلمی مثل هامون که نذری در کوچه پس کوچه‌های خاطرات خسرو شکیبایی است و هامون در آن جا و بین دیگ‌های قیمه امام حسین هم دنبال مرشد خود؛ علی عابدینی می‌گردد. حتی تقابل نذری به عنوان یک سبک زندگی با سبک زندگی مدرن و هجو آن نیز در لیلا و سکانس افتتاحیه آن دیده می‌شود.



فیلم نذری مامان عزت | کارگردانان: امیر واعظی و سروش مسعودنیا



فیلم هامون | کارگردان: داریوش مهرجویی



فیلم لیلا | کارگردان: داریوش مهرجویی



نام اثر: پرکن پیاله را | صاحب اثر: عبدالحمید قدیریان

تکنیک: رنگ روغن / ابعاد اثر: ۱۰۰*۱۰۰ / سال خلق اثر: ۱۳۹۴ / مجموعه: همپای نور

توضیح صاحب اثر:

آبشار نور از ارتفاعات آسمان به سمت اهل زمین سرازیر شده است.

به آسمان که می نگریم نور است! نور علی نور!

نور امامت حسین ع را احساس می کنیم!

کربلا محراب نور است و تاریکی در آن راهی ندارد.

دوست داریم در گوشه ای از حرم مولایمان بنشینیم و تماشا کنیم و در نورش نفس بکشیم!

نور وجودمان را در بر می گیرد! این پیاله کوچک و حقیری که به سالی نتوانسته ایم آن را

کاملاً از رجس ها پاکیزه نگه داریم، نور، جلایش می دهد و رفته رفته از نور پر می گردد.



نشریه
مطالعات آیینی
عین

۴۶





سال دوم

دوره جدید

شماره یکم

۴۷



نرجس محمدی

نویسنده



نقاشی: اثر حسن روح الامین

حضرت علی اکبر علیه السلام

سفره‌ی غریبانه در حرم

در غرب غریب رسیدیم به ایام محرم سید و سالار شهیدان حضرت اباعبدالله الحسین. در شهری در فرانسه ساکن بودیم که خبری از هیئت و مسجد نبود و این برای ما که مشتاق و محتاج هیئت و روضه و عزاداری بودیم بسیار گران. هر شب از طریق فضای مجازی به یک هیأت برخط متصل می‌شدم و سخت گریه می‌کردم... دوستان ایرانی بودند ولی خیلی در فضای هیئت و روضه و... نبودند. شاید می‌شد آنها مهمان ما می‌شدند یا ما مهمان آنها اما کلامی از مسائل اعتقادی بین ما رد و بدل نمی‌شد چون در ظاهر امر بسیار از هم فاصله داشتیم. داشتیم به شب هشتم نزدیک می‌شدیم. شبی که سخت به آن ارادت دارم. شب حضرت علی اکبر علیه السلام.

دلم طاقت نیاورد که کاری نکنم و هیئتی، روضه‌ای برپا نکنم. تصمیم را گرفتم. در گروه مجازی که برای اطلاع‌رسانی‌ها با هم تشکیل داده بودیم پیام دادم. از خدا کمک خواستم و نوشتم: سلام دوستان؛ شما دعوت شدید... در این ایام و در این شب خاص منزل ما دعوت هستید. مراسم مختصری برقرار است و بعد هم سر سفره اباعبدالله خواهیم بود...
منتظر واکنش دوستان شدم...

الحمدلله بازخوردها خوب بود و همه دعوتم را قبول کردند. مدام فکر می‌کردم چه کنم... گفتم اینها علاقه‌ای به سخنرانی ندارند حوصله روضه و عزاداری ندارند چه کنم! فقط به یک شامی که با نیت و ذکر و دعا و اشک آماده می‌کنم اکتفا کنم با این نیت که در وجودشان این نذری نور شود و یانه آن بخش‌ها را هم در نظر بگیرم.

دل را به دریا زدم و یک برش از سخنرانی حاج آقا مجتبی تهرانی را که شاید حدود ۶ دقیقه بود انتخاب کردم. بعد یک



از خدا کمک خواستم
و نوشتم: سلام
دوستان؛ شما دعوت
شدید... در این ایام
و در این شب خاص
منزل ما دعوت هستید.
مراسم مختصری برقرار
است و بعد هم سر
سفره اباعبدالله خواهیم
بود...

برش از نوحه سرایی و در نهایت یک کلیپ چند دقیقه ای از آقای اروپایی که مسلمان و شیعه شده بود و از احساس عمیقش از این دارایی بزرگ می گفت...

صندلی چیدم مقابل تلویزیون. چراغ‌ها را کم نور کردم و دو پرچم که از ایران با خود برده بودم بنام امام حسین علیه السلام و حضرت زینب علیها السلام به دیوار زدم و شمعی روشن کردم... بچه‌ها آمدند. پوشش خود را مشکی کرده بودند...

خیلی با احترام وارد شدند و از شیطنت‌های قبل خبری نبود. مراسم را به ترتیب اجرا کردیم و سفره را پهن... با اشتیاق سر سفره نشستند و خیلی تعریف و تقدیر و تشکر کردند...

خیلی خوشحال شدم. خیلی احساس خوبی داشتم. هرچند نمی شد حتی خیلی آن شب اشک بریزم اما همان چند قطره در جمع و صحبت‌هایی که در دل با حضرات کردم، برایم حال خاصی داشت...

این تمام شد. فردا صبح از طرف یک از آشنایان که خیلی کم با هم ارتباط داشتیم پیامی دریافت کردم...



اونجا داری چی کار می کنی؟؟

چه طور؟



عزاداری هات قبول خواهر خیلی داری
نور بالامی زنی!

چی شده؟؟



«دیشب خوابت را دیدم. خواب خانه شما را در فرانسه. با اینکه من تا بحال خانه شما را آنجا ندیده‌ام. دیدم همگی فامیل او مدیم پیش شما بینیمتون ولی کلا فضای بیرون خونه تون یعنی خیابونهای اطراف همه حریمهای ائمه بودن از مشهد تا کربلا و بقیه ی امامها به حالی بود من که همه اش دم در خونه تون و ایستاده بودم و ضریح امام حسین و نگاه میکردم و گریه میکردم اصلا حسش قابل وصف نیست. انشالله عزاداریهاتون قبول باشه منم خیلییی دعا کن.»



باور نمی‌کردم... خدا می‌داند که شوک شده بودم و بعد اشک و اشک و اشک ...
از این خاندان کرم. از این همه مهر و عنایت. از این حواس جمعی و قدردانی و توجه. از اینکه هیچی از نظرشان دور نمی‌ماند...
نمی‌دانم چگونه خواب را تعبیر کنم اما اینکه در اطراف خانه ما چنین بوده مرا پراز شور و شعف و نشاط معنوی کرده بود...

شب شد دوست اول زنگ زد

امشب شب تاسوعاست و مهمان همین سفره
در منزل ما هستید...



باورم نمی‌شد. انتظار نداشتم آنها هم چنین کاری کنند. با کمال میل قبول کردیم و رفتیم. باشکوه‌تر از ما مراسم را برگزار کردند. یک برش سخنرانی از آقای الهی قمشه‌ای و بعد یک تکه سینه زنی از برادر میثم مطیعی... و بعد شام. خیلی خیلی حال خوبی داشتم. خیلی تشکر می‌کردم از صاحب این سفره که خدا را شکر اجازه دادید حرکتی بکنیم با اینکه به شدت دودل بودم و باور نمی‌کردم همین یک حرکت دل‌های این بچه‌ها را هم سرشوق و ذوق بیاورد. احساس می‌کردم تا الآن هم حسابی کوتاهی کردم...

شب عاشورا شد مهمان دوم دعوت کرد. ایشان هم سنگ تمام گذاشتند... سخنرانی. زیارت عاشورا و بعد هم سر سفره ابا عبدلله. تمام قلبم غرق نور و سرور شد. سجده شکر از این همه عنایت با کوچک‌ترین حرکت

فروغ چشم پرآبم حسین است

دلیل این که بی‌تابم حسین است

اگر چه نوکری ناچیز هستم

خدا را شکر اربابم حسین است ❖❖

از علامه دهخدا

که کمک بگیریم می‌گویید تکیه‌گاه یعنی محل تکیه، محل آسایش، محل سکون و استراحت و متکا. از همین معانی می‌توان از تکیه‌گاه، معنی پشت و پناه را هم برداشت کرد. دنبال طعام می‌گشتیم و البته اطعام برایمان مهم بود، از آن مهم‌تر اطعامی که سفره‌اش رنگ و بوی اهل بیت را داشته باشد. در همین تکاپو و جستجوها به تکیه‌گاه رسیدیم، تکیه‌گاه آقا مرتضی علی علیه السلام. شب چهارشنبه راه افتادیم به سمت محله مولوی. خادمی کنار ورودی نشسته بود و مشخص بود مهمان‌های ویژه‌ای را راه می‌دهد؛ مهمانانی که به محبت بیشتری احتیاج دارند. «اینجا ۳۶۵ روز سال غذا می‌دهند» این را همان خادم در بدو ورود و با

در جستجوی تکیه‌گاه

فهمیدن دلیل

ما برای آمدن به تکیه‌گاه گفت. تکیه

می درخشید. چند دقیقه‌ای محو اطراف بودیم و روحیه‌ی حاکم
بر فضا در ما اثر کرده بود. آدم‌هایی که آنجا بودند، نظافت و اصلاح
و پیرایش، پخت نان که بویش در تکیه پیچیده بود، تابلوی اتاق
دندانپزشکی، حمامی که در گوشه‌ی صحن تکیه بود و تریموسی
که بخار چایی از آن به آسمان پرمی کشید. نشستیم به صحبت
با یکی از مهمانان.



اينقدر همدیگه رو
می بینیم دیگه مثل
یه خونواده شدیم.
زیر پرچم حضرت
ابوالفضل هستیم.



عکاس: علیرضا بزم آرا

«من سه ساله که دارم میام، قدیمی تر از ما هم هست. اینجا ما چایی مون رو می خوریم، دوشمون رو می گیریم، لباسمون رو می گیریم، غذامون رو می خوریم و میریم، جای استراحت نیست. هیئته، مال امام حسینیه. روضه هم دارن، نماز می خونن، یک شهید گمنام داریم، یک هفته ای هست اونجا نماز می خونیم. آدمای خوبی ان. منتها دیگه شرایط جوریه که بالاخره همه توی زندگی مشکل دارن. من که همیشه احترامشون رو نگه داشتم، اونا هم احترامم رو نگه داشتن، من متولد ۱۳۴۶ هستم. ما هم واقعا تو اذیتیم دیگه، بعضی وقتا کارامون دیگه دست خودمون نیست، بیش از حد اذیتشون می کنیم؛ پیرمرده، راه نمیتونه بره، این پله ها رو باید بره پایین دوش بگیره، اصلا یادش میره چند تا پله س، کمکش می کنن. خدا بانیش رو نگه داره، اونایی که زحمت می کشن، پیر غلام حسینن، نگه داره برامون. اینقدر همدیگه رو می بینیم دیگه مثل یه خونواده شدیم. زیر پرچم حضرت ابوالفضل هستیم. ان شاء الله که خدا تن سالم بهتون بده، مشکلاتتون حل بشه، اون آرزوهای خوشگل که هر جوونی باید انجام بده توی زندگی، مثل خدمته، ازدواجه، فرزنده، فرزند صالحه همه رو خدا بهتون بده.» به چایی دعوت شدیم و بعد





آدرس تکیه مرتضی علی



عکاس: علیرضا بزم آرا

با مهمانان دیگری هم صحبت کردیم.

«صورت نیفته!» در فضای دیگری شاید کنار هم نشستن این دو کلمه معنا ندهد اما اینجا این دو کلمه تذکری است به عکاس که مبادا صورت مهمانان در عکس بیفتد. عکاس هم اشاره می‌کند که حواسش هست و به ثبت کردن حال و هوای تکیه ادامه می‌دهد؛ هر چند عکس و فیلم نمی‌تواند آنگونه که هست، حس و حال را در جان مخاطب ته نشین کند. باید روزی وقت بگذارید و از نزدیک تکیه را به تماشا بنشینید. نزدیک ساعت ۱۰ کم کم دیگ‌ها، بشقاب‌ها، سفره و قاشق‌ها خودی نشان دادند و با کمک خادمان از صحن تکیه به داخل هدایت شدند. سفره پهن شد و مهمانان نشستند. بشقاب‌ها دست به دست می‌شدند و به دست مهمانان می‌رسیدند. دانه‌های برنج در بشقاب تجمع می‌کردند، قیمه‌ها به آن‌ها اضافه می‌شدند و با سیب سرخ شده اثر هنری زیبایی را شکل می‌دادند. همه‌ها کم‌کم شدند. مهمان‌ها شام را تناول کرده بودند و رفته رفته تکیه‌گاه را ترک می‌کردند.

از آن زمان که بر این آستان نهادم روی

فرازِ مسندِ خورشید، تکیه‌گاهِ من است ❖



آشپزخانه

هدف در این بخش ذکر نکات کاربردی برای هیئت‌هایی است که دوست دارند بیشتر و بهتر به خانواده اهل بیت علیهم‌السلام خدمت کنند. پخت و توزیع قیمة یا هر غذای نذری دیگه‌ای در هیئت‌هایی که چند ده هزار نفر عزادار دارند، یکی از کارهای سخت و درعین حال مهم محسوب میشه. در نظر بگیرید وقتی شما یک مهمونی بزرگ دارید خیلی سخت‌تر میشه حواستون به پذیرایی و احوال تک تک مهمون‌ها باشه در مقایسه با یک مهمونی جمع و جور. تو هیئت‌ها هم داستان همینه. هر چی عزادار و مهمون‌های اهل بیت علیهم‌السلام تعدادشون بیشتر میشه خیلی بیشتر باید حواسمون رو جمع کنیم که خدایی نکرده نوع پذیرایی‌ها باعث رنجش و آزرده شدن کسی نشه. پس پخت و توزیع قیمة در مقیاس جمعیت هیئت‌های بزرگ کار ساده‌ای نیست. چیزی که می‌خوام براتون بگم تجربه چندسال سختی‌های این کار رو از نزدیک دیدنه...

① مرحله نخست { تقیم موارد معدوم نیاز محبت مبن و ستود لعل }

② تقیم موارد معدوم نیاز محبت مبن و ستود لعل

توجه به حسن توزیع غذا
 ظرف غذا - براس میزان نیاز خانواده‌ها
 نایز به با طوقا جهت توزیع - ظرف نایز
 کوزه - - - - -
 کفن - حفظ محبت داخل ظرف غذا و جلوگیری از ریختن
 تقسیم غذایی و توزیع
 پنج بر موب - محبت اسدل غذا در ظرف غذا
 به حسب نیاز اسباب نامنه.



مهدی عفتی
 جانشین مدیر مسئول



نشسته
 مطالعات آیینی
 عین



⚠️ مقاسای محیطی خود را بیشتر ناممکن نیست در صورتی است که
 می‌تواند در توکل و حال و صورت خدام حقیق اقسام، تاثیر بگذارد.
 ③ سه بنبر وضو

⚠️ تعداد باطن خدام در صورت بلا در خوف از خدا

ارواح : خوف خدا - کسب بخت - رعیت قهر - سبب زنده
 - نان - تاشی - کس - سه بنبر

⚠️ عیب عقلمانه کاشی تر عده در بدو از عقوبت رجا
 و تازک عقلمان کوشش با در خوف مکرر داد.

④ توزیع
 - حقوق و عاید اقسام در همان ضعیف (تبرکات اهل بیت)
 - توزیع غایت نیر از حد روز
 - حقوق اقسام در صورتی تر عداد
 - سبب اهل بیت (خادم اهل بیت بنبر کس)
 - حقوق اقسام در صورتی تر عداد

⑤ توزیع و آثار عیب
 - کمترین عیب عداد - خیانت و شکر
 - سبب از عیب - سبب از عیب - سبب از عیب



سال دوم
 دوره جدید
 شماره یکم

۵
عن
نوشت

نشریه
مطالعات آیینی
عن

۵۸

اینجا جای قناعت نیست...

۶
دکتر مصباح الهدی باقری

سر دبیر

۷
عکاس: مریم آل مومن
دهکردی

از روضه و زیارت عاشورای حاج عابدین
تو خیابون آمیرزا کاظم نامدار اودم بیرون
تاراهی خونه حاج آقا رضوان بشم. صبح
عاشورا بود. آرام آرام خیابان از جمعیت
مجالس اول صبحی پر می شد. انگار
دیگ جوشان غم و غصه عاشورا باید از
لحظه لحظه اون بزنه بیرون حتی اگر نزدیک
به هزار و چهارصد سال از روز واقعه فاصله
گرفته باشیم.

رسیدم به منزل حاج آقا رضوان. معمولاً صبح
عاشورا تا ظهر اونجا هستم. مطابق همه
روزهای عاشورا، دیدم توی حیاط، غوغای
شله زرد پزونه. دیگه آخرای کار بود و افراد
مشغول بسته بندی نهایی شله زردها توی
جعبه های مقوایی بودند. هر کسی داشت
می دوید. اگر می خواستم حرکت همه افراد
حاضر در صحنه رو رسم کنم، هیچ نظم
و نظامی درش نمی دیدم. فقط هر کسی
می دوید تا اونچه که روی زمین مونده رو
کامل کنه و کار رو به نهایت خودش نزدیک
کنه... یه کار جمعی عشقی که هر کی بار
بیشتر برداره، راضی تر و دلرام تر میشه..
چند نفری هنوز مشغول ریختن دارچین روی
شله زردهای خنک شده بودند تا زودتر در

ظرف اون ها هم گذاشته بشه و جمعش کنن توی کارتون. قاعده اینه که نزدیک ظهر که دسته ها از جلوی خونه حاج آقا رد می شن، از این شله زرد ها که خیلی هم معروف شده، تناول می کنن. خدائی ش خیلی هم خوشمزه بود بطوریکه هر کی آگه یه بار بهش برخورد می کرد و میل می کرد هر سال سراغش رو می گرفت ...

کمی که کمک کردم و رفتم طبقه بالاتر خود حاج آقا رو ببینم، بچه ها گفتن تا قبل از اومدن شما، حاج آقا توی حیاط مشغول کمک بودن. در زدم و اجازه گرفتم برم داخل. مشغول مطالعه بودند. بعد از رد و بدل سلام و احوال پرسی و قبولی تو سلات، دیدم مشغول مطالعه هستند. کتاب «لهوف» ابن طاووس دست شون بود و کنار دست شون هم ارشاد شیخ مفید. حال حاج آقا منقلب بود. لذا اجازه ندادم به خودم حرفی بزنم و این حال رو عوض کنم. بیهو خود حاج آقا به حرف اومدن: «دیشب خواب خوبی دیدم». گفتم ای شالله خیره حاج آقا... میشه بفرمایید. گفتند: "دیدم از اون در کوچکه (منزل حاج آقا دو در برای ورود داشت) که معمولاً محارم وارد می شن، بزرگواری نورانی دارن داخل می شن و خبر دارن این جا شله زرد پزونه. به هوای شله زرد روز عاشورا داخل شدند. من بهشون گفتم از اون در نمی آئید؟ فرمودند به همه محرم و وارد شدند..."

حاج آقا بدون اینکه اشاره کنند اون بزرگوار چه کسی بود، حال شون باز منقلب شد و چند دونه اشک از گوشه چشم شون غلتان اومد پایین. همین طور که حال روحی ناراحت و متألمی داشتند، فرمودند: کی می گه نباید دنبال شکم و گذارفت. درسته که کم خوری خوبه ولی آدم باید بگرده تا بهترین رزق نصیبش بشه. بعضی آدم حساسیا فقط برای اینکه دم و بخاری از دیگ نذری روضه و عزای حضرت سیدالشهداء به صورت و شامه شون بخوره، می رن توی مجلس شرکت می کنن. جالبه که همون بخار، می شه اشک بر حسین و اهل بیتش. بعد



کی می گه نباید دنبال شکم و گذارفت.
درسته که کم خوری خوبه ولی آدم باید بگرده تا بهترین رزق نصیبش بشه. بعضی آدم حساسیا فقط برای اینکه دم و بخاری از دیگ نذری روضه و عزای حضرت سیدالشهداء به صورت و شامه شون بخوره، می رن توی مجلس شرکت می کنن



ادامه دادند: اما این
اشک، راه باز کنه...
هم راه چشمو و هم راه
گوشو و از همه مهم تر راه فکر
و تعقل رو... فکر نکن این اشک
فقط یه ذره آب بی خاصیته ها.. نه... آگه از رزق

درستی باشه، هوش و حواس می ده و از حواس پرتی جلوگیری می کنه...
یه جور بیمه سرخوده این اشکا آگه از خوراک و رزق طیب و طاهری
نصیب بشه... آخرشم گفتند: برای رزقت بگرد، زیادم بگرد... زود به
هر چی رسیدی راضی نشو... چیز خوبم گیر آوردی خوب بخور...
اما هر چیزی رو نخور... همیشه دنبال رزق خوب باش. حتی به
بهای اینکه مجلس به مجلس و خیابون به خیابون بگردی...
گاهی تو کوچه پس کوچه ها چیزائی پیدا میشه که تو شلوغ پلوغی ها
خبری ازش نیست...

از حاج آقا خدا حافظی کردم. گفتم امروز چه رزقی داشتیم آقا...
گفتند: شله زرد یادت نره.. برا بچه هاتم بیر... زیادم بیر... اینجا

جای قناعت نیست... ❖❖



برای رزقت بگرد، زیادم
بگرد... زود به هر چی
رسیدی راضی نشو...
چیز خوبم گیر آوردی
خوب بخور... اما
هر چیزی رو نخور...
همیشه دنبال رزق
خوب باش.

فقه طب

خانه حسینی



نشریه
مطالعات آیینی
عین

۶۲



کوثر ادیب
نویسنده

خم شد روی ظرف خمیر و مشتش را پُر کرد و کمر صاف کرد، زیر چشم نگاهی به اطراف انداخت و با دستِ چپش کمی از خمیر جدا کرد و در ظرف انداخت، قبل از آن که مشغول شود صدای سلام کردن مشتری از جا پُراندش. زیر لبی جواب سلامی داد و مشغول کارش شد، مشتری های بعدی هم آمدند و در همان سکوت نانوایی منتظر ماندند. چند لحظه نگذشته بود که یکی گفت:

- این ضرب زورخونۀ مرشد رو که اول صبح می داشتید حال

خوب کن بود، چند روزه خاموشه اوستا!

شانه ای بالا انداخت و گفت:

- سکوت هم حال خوب کنه!



کلقمه

مشرتی جا خورد. چند روزی بود که نانوا حال و احوال همیشگی را نداشت، خودش که در هم بود، نان هایش هم کم مزه شده بودند. مرد مشرتی به این فکرش لبخندی زد و چیزی نگفت. نانوا دوباره چانه‌ای گرفت و دوباره از کنار خمیر کم کرد. چه فرقی می‌کرد سیصد گرم یا دویست و هشتاد گرم. با این اوضاع گرانی، همین بیست گرم‌ها هم خودش دردی دوا می‌کرد!

مشرتی هانان را گرفتند و رفتند، یکی می‌رفت، یکی می‌آمد، یکی راننده تاکسی بود، یکی کارمند، یکی معلم، یکی مغازه‌دار، همه در این اوضاع حال و احوالی متفاوت داشتند!

اما همان کارمند صبحانه‌اش را که خورد دستی به شکمش کشید و سنگین تر پشت میز کارش نشست، مشرتی آمد، نانوا بود، همان نانوا، کارمند سرش به کار نبود خیلی، نگاهی به صورت نانوا کرد و





ظاهراً خوش و بشی، اما زیاد روی حال و احوال کار نبود، برگه‌ای داد دست نانوا و راهی‌اش کرد تا فردا یا پس فردا.

خانه که از غُر زدن‌های زنش و خواسته‌هایش آرامش نداشت، حداقل این‌جا می‌توانست کمی برای خودش باشد. موبایلش را بیرون آورد و مقابله‌اش گذاشت روی پایه‌ی موبایل، صفحه‌ی بورس را آورد و زیرورو کرد، چند مشتری دیگر را هم فرستاد برای روزهای دیگر. شاید خودش می‌فهمیدند که نباید دست خالی بیایند کمی به چرب‌زبانی، یک چک کم‌جانی... به هر حال هر داد و ستدی زیر میز شاید دردی دوا می‌کرد! کارمند بلند شد تا به خانه برود، وقتی رسید سر خیابان چشمش به تاکسی افتاد که راننده‌اش خورده‌نانه‌ها را خالی کرد پای‌چوب و دستمالش را تکاند، پشت فرمان که نشست کارمند مقابله‌اش ظاهر شد.

- آقا در بست می‌بری؟

راننده نگاهی به چپ و راستش کرد و گفت:

- کجا می‌ری؟

آدرس را که شنید با خودش حساب کرد؛ پنجاه تومان می‌شد اما با نگاهی که به سرتاپای مشتری انداخت و اضطرابش را که دید گفت:

- هفتاد

کارمند ابرو در هم کشید و گفت:

- آقا تا دیروز پنجاه بود

محله
عین

نشـریه
مطالعات آیینی
عـین

۶۴

۵۵

آدرس را که شنید با

خودش حساب کرد؛

پنجاه تومان می‌شد

اما با نگاهی که به

سرتاپای مشتری

انداخت و اضطرابش

را که دید گفت:

- هفتاد



سال دوم

دوره جدید

شماره یکم

۶۵

راننده دستمال دستش را صاف کرد و شانه بالا انداخت:

- همین‌ه نرخا، می خوای پرو با کس دیگه!

کارمند خسته و از گرما کلافه بود، نمی دانست چه کند؟ راننده با بی خیالی مشغول ور رفتن با ماشینش شد.

کارمند مجبور بود سوار شود، راننده نشست و در سکوت خیابان‌ها وارد کرد، مرد را که پیاده کرد پول‌ها را زیر روکش داشبورد گذاشت و خوشحال چشم روی پول‌های جمع شده گرداند، لبخند کم‌رنگی صورتش را پُر کرد. سر که بالا آورد کامیونی مقابلش سبز شد و دیگر نفهمید چه شد. چشم که باز کرد سفیدی سقف بیمارستان و دردی که در سرش پیچید صحنه را یادش آورد، صدای همسرش را شنید:

- حالا چه خاکی به سرم بریزم، وام گرفته بودیم که میل و میز نهارخوری جهیزیه رو بخریم، باید بریم پای عمل، دکتر زیرمیزی می خواد!

فردا پول توی حساب دکتر بود و دکتر رسید را که دید و مطمئن که شد نوبت عمل را تأیید کرد. همان موقع گوشی اش زنگ خورد، شماره‌ی ناشناس مردش کرد که جواب بدهد یا نه؟ وقتی برای بار سوم زنگ خورد، انگشت گذاشت روی دکمه سبز و کشید:

- بله

- دکتر شبیری؟

- بله

- فقط خواستم بگم به نگاهی به تلگرامت بندازی بد نیست! بیشتر



شاید خودشان:

می فهمیدند که نباید

دست خالی بیایند.

کمی به چرب‌زبانی،

یک چک کم جانی...

به هر حال هر داد و

ستدی زیر میز شاید.

دردی دوامی کرد!

هوای دختر و زنت رو داشته باش، همه چیز پول نیست! البته وقتی خودت با پرستارا و دکترای دیگه روی روالید توقع دیگه ای نیست. دکتر یک لحظه سرش یخ کرد. تا خواست حرفی بزند، تماس قطع شده بود...

دنیاى عجیبی است، یکی با قضاوت نادرستش، یکی با کم فروشی، یکی با تعریف نادرست از رقیبش، یکی با تخریب، یکی با امضای اشتباه، یکی با زیرمیزی، با قیمت بالا، با جلو نما کردن کالای معمولی اش و ویتترین خاص چیدن، با کم کاری، با...

زندگی اش را از ریل اصلی خارج می کند. این یکی ها فکر می کنند زرنگی است. اما در اصل «خنگی» است. زندگی حلال را با حرام آلوده کردن، زندگی راحت را با حرام سخت کردن، زندگی شیرین را با کم و زیاد تلخ کردن، خیانت در حق خود است، در حق زندگی خود و بعد دیگران! حرام، کمش هم برای از بین بردن لذت زندگی زیاد است! شب روضه ابا عبدالله است، کارمند دوست دارد برود اما حالش را ندارد، کسی انگار دستش را می کشد سمت خودش، کاسب می نشیند گوشه هیأت... راننده ی تاکسی مقابل هیأت پارک می کند صدای روضه می شنود اما انگار کسی نمی گذارد پیاده شود و مثل قدیم ها دست بر سینه بکوبد، کمی دلش می گیرد، سرش را بلند می کند و زل می زند به نامی که حک شده بود بر سر در هیأت؛

حسین جان ای آبروی دو عالم!!!

تشنه اش می شود و سر پایین می اندازد و مقابل آبخوری می ایستد... نانوا کز می کند گوشه خانه و دلش می خواهد و نمی تواند انگار، کودکش صدای تلویزیون را بلند می کند و نوایی می پیچد:

خواب بودم بودن سخن عشق تو بیدارم کرد

حسین جان

مست بودم تشر عشق تو بیدارم کرد

حرام، کمش هم برای
از بین بردن لذت
زندگی زیاد است!



۱. عن الحسن بن علی علیه السلام عن رسول الله صلى الله عليه وآله: العبادَةُ سبعونَ باباً، أفضلُها طلبُ الرِّزْقِ الحلالِ. (الفردوس: جلد ۳ صفحه ۷۹ حدیث ۴۲۲۱؛ معانی الأخبار: صفحه ۳۶۶ حدیث ۱)

۲. «وَلَيْكُم مَّا عَلَيْكُم أَنْ تَنْصُوا إِلَيَّ فَتَشْمَعُوا قَوْلِي، وَإِنَّمَا أَدْعُوكُم إِلَى سَبِيلِ الرَّشَادِ، فَمَنْ أَطَاعَنِي كَانَ مِنَ الْمُرْتَدِينَ، وَمَنْ غَضَانِي كَانَ مِنَ الْمُهْلَكِينَ، وَكُلُّكُمْ عاصٍ لآمِرٍ غَيْرِ مُسْتَمِعٍ لِقَوْلِي، قَدْ أَنْزَلْتُ عَطِيَّتَكُمْ مِنَ الْخَرَامِ وَمَلَيْتُ بَطْلُونَكُمْ مِنَ الْخَرَامِ، فَطَلَبَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِكُمْ، وَلَيْكُم أَلَا تَنْصُرُونَ، أَلَا تَشْمَعُونَ».

• بحار الأنوار: جلد ۸،

حسین جان

من که بودم همه جا ذره‌ی دور از نظری

مهر صاحب نظران

اشک دیگر نتوانست در چشمان بماند و راهی شد

پزشک صدای خنده‌های مصنوعی اش سالن را پر می‌کند و با صدای روضه‌ای که از زنگ موبایل جوانی بلند می‌شود سکوت می‌کند، کمی می‌چرخد، کمی نگاه می‌کند کمی عقب می‌نشیند از استیشن پرستاری و... هیأت تمام نشده بود، سخنران زمزمه می‌کرد، همه گوشه‌ای نشسته بودند، گوشه‌ی هیأت! «امام حسین علیه السلام، از پیامبر خدا نقل می‌کنند که: عبادت، هفتاد باب (بخش) دارد که برترین آنها، در بی‌روزی حلال بودن است.»^۱ و بعد بحث را آهسته آهسته به سمت کربلا برد، آنجا که دشمنان با سر و صدا و شلوغی مانع رسیدن صدای امام به گوش هایشان می‌شدند:

«وای بر شما! چرا ساکت نمی‌شوید تا سخنان مرا گوش کنید؟ من شما را به راه راست دعوت می‌کنم، هر کس از من پیروی کند به راه راست هدایت می‌شود، و هر کس از من نافرمانی کند هلاک خواهد شد. شما از دستور من سرپیچی می‌کنید و به سخنانم گوش فرامی‌دهید، چرا که هدایای شما [جوایزی که برای کشتن من گرفتید] تنها از راه حرام بوده و شکم‌هایتان از حرام پر شده است، و خداوند بر دل‌های شما مهر زده است. وای بر شما! آیا ساکت نمی‌شوید؟ آیا به سخنانم گوش فرامی‌دهید؟»^۲

گوشه‌های هیأت سرها پایین افتاده بود و هر کدام با خودش محاسبه می‌کرد خودش را، عملش را... مادرانشان باروضه حسین شیر داده بودندشان، پدران‌شان دستشان را گرفته بودند و قدم زنان تا هیأت رفته بودند...

دل پزشکی تپشش حسین است، کارمند هم، نانوا هم... جوان و پیر هم!

اما کم‌ترین ظلم، کمترین حرام... دل را مکدر می‌کند. ❖❖

اهالی این خانه



نشـریه
مطالعات آیینی
عـین

۶۸



نرجس شکوریان فرد

نویسنده

بابای بچه‌ها تلویزیون را روشن کرده است و سفت نشسته پایش!
از حالتش متوجه می‌شوم که دارد نگاه می‌کند و نمی‌بیند.
از آن روزهایی است که مشغولیت ذهنش را می‌خواهد تبدیل
کند به یک تکه یخ، بعد بشکنند، تا راحت آب شود و دوباره
قالب جدید بزند.

برای بچه‌ها کیک گذاشته‌ام و لیوانی شیر و دارند بالذت
خودشان می‌خورند، دو تا چایی می‌ریزم، یکی دو تکه کیک
را می‌گذارم و کمی نبات. می‌نشینم کنارش، نه مقابلش!
سرش را می‌چرخاند و باز هم متوجه می‌شوم که نگاه می‌کند اما
نمی‌بیند. لبخندم را همراه می‌کنم با استکان چایی که مقابلش
می‌گذارم، حالا می‌بیند و صاف می‌نشیند و نفسی بیرون می‌دهد:
- کارت درسته!

ظرف کیک را هم مقابلش می‌گذارم و می‌گویم:

- نوش جان!

- همیشه کارت درسته بانو!

- کشتیا چند تُنی بوده!

می‌خندد:

- واقعا! چیزی نیست، طرح‌ها گاهی درست نمیشه، دارم

روش کار می‌کنم، الان هم چایی بخورم میرم فردا میام.

چشمانم درشت نمی‌شود، می‌دانم که گاهی باید شب و روز

کار کند تا به نتیجه برسد، می‌گویم:

- خواهشاً هوای برنامه فردا شب ما را داشته باش!



باهمین عطر بزرگ
باشوند تا بعد برایشان
بگویم؛ غذایی که
پشتش نیت باشد
عطرش هم تغییر
می‌کند

برار

چایش را سر می‌کشد و موبایلش را بالا می‌آورد و می‌گیرد مقابل صورتم و می‌گوید:

- یه باج جوانمردانه بدم دارم میرم،

تا فردا نیستم!

لبخند می‌زنم به مرامش، کم‌خانه است اما برای نبودن هایش بلد است دل را آرام کند؛ حتی با نشان دادن کلیپی! انگشت می‌زنم روی صفحه و کلیپ را می‌بینم؛

یک موسیقی آرام که تبدیل می‌شود به نوای تکان‌دهنده‌ی آشنایی و دوربینی آهسته می‌رود داخل کوجه و مردی که صحبت می‌کند:

- ما ارمنی هستیم، سال‌هاست که این برنامه رو می‌گیریم،

از کوچیکی بزرگ شدیم توی این فضا!

دوربین مرد را رها می‌کند و همراه نوای دلنشین وارد تکیه‌ای می‌شود و مردمی که آمده‌اند تکیه ابالفصل العباس.

- ما همه مون مرید ابالفصلیم.

اشک در جا تمام چشمم را پر می‌کند.

- این تکیه رو از بچگی می‌اومدیم، شبای تاسوعا برای ما یه چیز دیگه است.

صدای روضه‌ی آرامی می‌شود پس زمینه:

- تا مشک تو آب زدی

زنی ادامه می‌دهد:

- ما ارمنی‌ها مرید جوانمردی عباسیم، پدرم پزشکه، هر

۵۵

شاید هیچ وقت

سفره‌آرایی نکرد

تا چشم‌ها را پراز

تصاویر و هوس کند

اما همیشه با دقت

می‌خرید و می‌پخت

و سر سفره می‌کشید

و می‌خورد؛ اولش

بسم‌الله داشت و نیت

هر روزش یک امام و

آخرش الحمدلله

ن و بچه

سال شب تاسوعا یه غذای نذری می‌گیره، می‌ذاره فریزر،
هر بار که مادرم غذا می‌پزه دو سه دونه برنجشو می‌اندازه
توی غذا ما مریض نشیم.

لپه را که می‌ریزم توی کاسه، همراهش دودست کوچک زینب
هم می‌آید توی ظرف و صدایش:
- چیه؟

قبل از این‌که من جواب بدهم، از پشت سرم صدای برادر
بزرگ‌تر می‌آید:

- کوچولو بهش میگن لپه!
از سمت چپم صدای سعیده می‌آید:
- آخ جون قیمه!
و از سمت راستم امیرحسین می‌گوید:
- ماما جون لپه رو بیشتر بریز.

خنده‌ام می‌گیرد، می‌خواستم دلمه درست کنم که با این حرف‌ها
شد قیمه. دو کیل بیشتر می‌ریزم، یکی برای همسایه‌ی پایینی،
یکی برای بالایی!

سفره را که می‌اندازم، بابای خانه هم آمده است، دست‌هایش
را می‌شوید و زمزمه هم می‌کند:
- قیمه‌ات بوی قیمه‌ی هیأت میده!

سر سفره هم حرف سر بو است و شام هیأت سه هفته پیش و....
در ذهنم جواب‌ها می‌روید اما به زبانم نمی‌آید. بعضی حرف‌ها را



ما از منی‌ها مرید-
جوانمردی عباسیم-
پدرم بزشکه، هر سال-
شب تاسوعا یه غذای-
نذری می‌گیره، می‌ذاره-
فریزر، هر بار که مادرم-
غذا می‌پزه دو سه دونه-
برنجشو می‌اندازه توی-
غذا ما مریض نشیم

له‌هایم

باید بگذاری به وقتش، فرد تشنه بشود و خواهان تا بپرسد و بشنود. بچه‌هایم هنوز کوچکند و با همین عطر بزرگ بشوند تا بعد برایشان بگویم؛ غذایی که پشتش نیت باشد عطرش هم تغییر می‌کند. مادر بزرگم شاید داخل خانه معمولی راه می‌رفت اما آشپزخانه برایش حکم مرکز فرماندهی داشت، می‌خواست وارد بشود بسم‌الله بلندش راهم می‌شنیدند، آداب پخت داشت و سفره ساده‌ی پربرکت.

شاید هیچ وقت سفره‌آرایی نکرد تا چشم‌ها را پر از تصاویر و هوس کند اما همیشه با دقت می‌خرید و می‌پخت و سر سفره می‌کشید و می‌خورد: اولش بسم‌الله داشت و نیت هر روزش یک امام و آخرش الحمدلله.

- خانوم کجایی؟

سرم را بالا می‌آورم و نگاهش می‌کنم:

- پیش شمام، سیر شدیدی؟ بکشم دوباره؟

لبخند می‌زند:

- سیر که نشدم اما ترجیح میدم بذارم این چهارتن آل

مادر بخورند.

نگاهم کشیده می‌شود روی لب‌هایشان که بالذت باز می‌شود

برای قیمه‌ای که به نیت امام حسین علیه‌السلام پخته‌ام.

شب که هیأت می‌رویم میان سینه‌زنی نگاهم کشیده می‌شود

روی لب‌هایی که زمزمه‌ی حسین حسین دارند. ♦♦



بعضی حرف‌ها را باید
بگذاری به وقتش، فرد
تشنه بشود و خواهان تا
پرسد و بشنود

بچه ها هیات

زمزمه محبت

صدای گریه اش که بلندتر می شود، حس می کنم دارد صبرم تمام می شود. برای لحظه ای چشمانم را می بندم تا بتوانم یک راه حل مادرانه بگذارم وسط خانه و فضا را داشته باشم!

پدرش از در خانه که پایرون گذاشت، متوجه شد و صدای گریه اش همه جا را پُر کرد. مدتی بود این بساط را داشتیم و من یک ساعتی انواع باج ها را می دادم. استادمان که گفت: - دو سال ونیم به بعد سن لج بازی است و اگر به هر خواسته ای تن بدهی خصوصاً زمانی که گریه و داد را می کند اسلحه خودش، دیگر تا آخر همین دیوار کج بالا می رود. رویه ام را عوض کردم. حالا قرار است مقابل گریه اش بی طاقت و عصبی نشوم و کوتاه هم نیایم، اما خب دلم هم طاقت نمی آورد. نفس عمیق و یکی دو بار یا صاحب الزمان ادرکنی در راه روی ذهنم باز می کند. راه حل را پیدا می کنم. بلند می شوم و خیلی راحت وارد اتاق می شوم، صدا گریه اش را می شنوم اما به روی خودم نمی آورم. کیفم را برمی دارم و می گذارم وسط اتاق. کمی مکث می کند در گریه و من نگاهش نمی کنم. زیپ کیف را باز می کنم و مثلاً وسایلم را نگاه می کنم؛ دفترچه همیشه گی شب های هیأت و نکته برداریم، بسته کوچک دستمال کاغذی، خودکارم، ظرف کوچک خوراکی و... در ظرف را باز می کنم

مجله
عین

نشریه
مطالعات آیینی
عین

۷۲



انسیه محمدجوادی

نویسنده





و بی اختیار لبخند می زنم، عمداً زیاد می برم تا هوا و نفس
روضه بخورد به خوراکی ها و بماند تا هیأت هفته ی بعد و
کم کم بخوریم. دو سه تا نخود و کشمش می گذارم دهانم
و زیر چشمی حواسم هست که حواسش به من است.
بلند می شوم، صدای گریه چند درجه ای کم شده است.
چادر مشکی ام را برمی دارم و کنار کیف می گذارم، چفیه ی
بابا محمد و جوراب سفید و لباس سفید را هم آرام می گذارم.
اتورا به برق می زنم و میز اتورا پهن می کنم. صدا کم شده
و کمی فین فین فقط فضا را به هم می ریزد. مثلاً دنبال
آب پاش می گردم، مثلاً پیدایش نمی کنم، به خاطر حالم مثلاً
نمی توانم زیاد خم و راست شوم که دو تا دست کوچک خم
می شود و آب پاش را پیدا می کند و برمی دارد. کنار میز اتو





می نشیند، لباس را پهن می کنم روی میز، آب می پاشد، اتو می کنم، لباس تمام می شود، شلوار بابا محمد را می آورد، اتو می کنیم و بالاخره لب باز می کند و با همان زبان شیرینش می پرسد:

- مگه امشب هیأت داریم؟

سری تکان می دهم و با مکث می گویم:

- بله

چشمانش برق می زند و دستانش را باز می کند و می گوید:

- جشنه؟ سفیده لباس بابا؟

صورت خشک شده از رد اشک هایش را نگاه می کنم و

لب می زنم:

- جشنه!

از جایش می پرد و صدایش جیغ جیغی می شود:

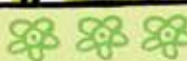
- لباس منم اتو می کنی؟

خنده ام را نشان نمی دهم و لب برمی چینم.

- صورتتو بشور، بیا من رو بوس کن و قول بده دیگه

این جوری گریه نکنی منم فکرامو بکنم!

می دود و اول روسری شب های جشنش را می آورد و



می اندازد کنار اتو و بعد دستم را می کشد که بلندم کند، صورتم را جلو می برم، محکم می بوسد و می داند به خاطر خواهر کوچکش نمی توانم بغلش کنم، دستم را می گیرد. صورتش را که می شویم و موهایش را که شانه می کنم برایش شعر هم می خوانم. روسریش را با آب پاش خیس می کند، خنده کنان برایش شعر می خوانم و اتوی داغ را می کشم رویش. بعد می روم تا در فضای شادی که از شعر خواندنمان بوجود آمده شام را هم آماده کنم.

شعر خواندن را ادامه می دهم:

- کی به مادست داده، پاداده، انگشت داده؟

صدای شیرینش لبخند را به لبم می نشاند:

- خداداده، خداداده!

- کی به ما چشم داده، ابروداده، مژه داده؟

- خداداده، خداداده!

- کی به مایه پدر و مادر مهربون داده؟

- خداداده، خداداده!

- کی به ماد ختر خوشمزه و خوش زبون داده؟

- هیأت داده، هیأت داده.

چشمانم درشت می شود، سرک می کشم توی اتاق و می بینم که کتاب رنگ آمیزی و مدادرنگی هایش را می چپاند توی کیفم، می گویم:

- خداداده!

نگاهم نمی کند و می گوید!

- خودت همیشه به بابا می گی، اون شب توی هیأت

خواستی من و آبجی رو!

یا خدایی ته دلم می گویم و می روم سراغ کارم! ◇◇



آرزوی بزرگ نخ

عینک

نشـریه
مطالعات آیینی
عـین

۷۶



فاطمه وحیدی

نویسنده

روزی توی کابینت نخودها گرم گفت و گو بودند.

۱



سال دوم

دوره جدید

شماره یکم

۷۷

ود کوچولو



یکی از نخودها گفت: «من دوست دارم
توی فلافل پسر همسایه بروم

۲



نخودی گفت: «من آرزو دارم که توی
آبگوشت پیرزن مهربون همسایه بروم.»

۳



ولی آرزوی نخود کوچولو با همه فرق داشت، نخود کوچولو آرزو داشت
که توی آش نذری که مادر هر سال ماه محرم می پخت برود.

۴

۵

یکی از نخودها گفت: «چه آرزوی
بزرگی داری نخود کوچولو.» نخود
کوچولو لبخند زد.





سال دوم
دوره جدید
شماره یکم

۷۹

در همین لحظه مادر خانه در کابینت را باز کرد. نخودی گفت: «نکنند مادر خانه می خواهد من را برای آبگوشت های خوش مزه ی همسایه ببرد.» در بین نخودها سرو صدای عجیبی ایجاد شد؛ ولی بر خلاف تصور نخودها مادر خانه ظرف لوبیاها را برداشت.

۶



۷

یکی از نخودها گفت:
«آرزوی هیچ کدام از ما برآورده
نمی شود.»



نخودی گفت: «آری حق با تو است ما همیشه در این کابینت کوچک می مانیم.» ولی نخود کوچولو هنوز امیدوار بود و همیشه به خودش می گفت: «آرزوی من روزی برآورده می شود. روزی می آید که توی آش نذری مادر که برای محرم می پزد بروم.»

۸



۹

روزها می گذشت و
نخود کوچولو لحظه شماری
می کرد تا روز پختن نذری.



یک روز صبح نخود کوچولو زودتر از همه از خواب بیدار شد؛ نخودی او را دید و با تعجب گفت: «نخود کوچولو چرا صبح به این زودی از خواب بیدار شدی؟» نخود کوچولو گفت: «دیشب از لای نیمه باز کابینت دیدم که خانم های همسایه به اینجا آمده اند و داشتند در مورد آتش نذری صحبت می کردند. شنیدم که مادر خانه گفت من مقداری نخود دارم پس زحمت نخودها با من، یادت است پارسال گروهی از نخودها رفتند تا در آتش نذری پخته شوند.» نخودی گفت: «خدا کند آرزویت برآورده شود.»

۱۰



در همین لحظه مادر خانه آمد و در کابینت را باز کرد و ظرف
نخودها را برداشت و در یک سینی بزرگ ریخت و مشغول پاک
کردن شد.

۱۱



• نخود کوچولو نمی دانست
از خوشحالی چه کار کند!!
او فریاد زد: «خدا یا شکر،
خدا یا شکر.»



وقتی نخودها را مادر پاک کرد به خانه ی پیرزن همسایه برد، دیگ بزرگ
آش در حال جوشیدن بود. نخود کوچولو و دوستانش آرام به خواب
عمیقی رفتند. بوی آش نذری تمام محله را پر کرده بود.



خلاصه آش نذری پخت. همسایه های یک عالمه ظرف های بزرگ
و کوچک چیدند، تقریباً بعد از یک ساعت تمام ظرف ها پر از آش
شد. آش امسال به همراه نخود کوچولو و دوستانش بهترین آش
نذری شده بود.



امیرعلی حسینی

سلام!

من امیرعلی حسینی هستم. سیزده ساله و حدود پنج ساله که ساکن کوچه شهید محمدی تو محله امام خمینی شدیم. این متن گزارش کوتاهی از تجربه دو سال گذشته ما بچه های موکب قاسم ابن الحسنه.

کوچه ما بن بسته؛ یعنی از یک طرفش فقط پیاده ها می تونن برن و ماشین رو نیست. اما خیابونی که به کوچه ما می خوره؛ تقریباً پر رفت و آمده. از اول محرم مسجد موسی ابن جعفر که فاصله کمی تا ما داره هر روز شربت و چایی میده. از دو سال پیش ما چند نفری که خونه هامون نزدیک هم بود تصمیم گرفتیم به موکب برای کسانی که از کوچه و خیابونمون رد میشن راه بندازیم.

اوایل فقط چهار نفر بودیم ولی الان خیلی تعدادمون بیشتر شده. اسم موکب هم پیشنهاد حاج آقا رضایی، امام جماعت مسجد بود. کلی قصه و داستان داشتیم. کلی رفیق جدید پیدا کردیم. اما الآن میخوام از کارهایی که امروز داریم انجام میدیم صحبت کنم.

فضاسازی

یکی از مهم‌ترین کارهایی که موکب ما محرم هر سال انجام می‌دهد تزئین و فضاسازی کوچه است. البته این اواخر از کوچه پیشروی هم کردیم و یکی دو تا کوچه اینطرف و اونطرف رو پوشش دادیم. تو محله ما تقریباً همه خونه‌ها به پرچم برای نصب در خونه‌هاشون دارن. ما یکی دو روز مونده به شروع دهه سراغ تک‌تک خونه‌ها میریم و آگه پرچم یا پارچه سیاهی دارن، براشون نصب می‌کنیم. این کار غیر از اینکه باعث میشه یکی دو روز مونده به دهه کل خیابون سیاه‌پوش بشه و حال خوبی برای همه ایجاد کنه، به حس کار جمعی و گروهی هم برای همه همسایه‌ها ایجاد می‌کنه. پیشنهادم برای رفقای بی که دارن این متن رو میخوانن و میخوان کاری بکنن اینه: اول در خونه‌هایی برید که میشناسیدشون. مثلاً آگه پنج نفرید، خودش یعنی پنج تا خانواده که میتونن برای شروع حمایتون کنن.





صوت و بلندگو

ساعت کاری موکب ما سه ساعت حدود بعد از ظهره. از چهار تا هفت بعد از ظهر. بعدش هم همه با هم میریم سمت مسجد که مراسم از حدود هفت و نیم شروع میشه. اگه مثل ما صوت مداحی پخش می‌کنید، خیلی مراقب باشید مزاحم استراحت یا کار کسی نشید. ما خیلی تجهیزات خاصی برای پخش مداحی نداریم. بادو تا اسپیکر بلوتوثی که بچه‌ها از قبل داشتن تقریباً کل صوت موکب رو تأمین می‌کنیم.



پول و تجهیزات

این یکی از قسمت‌هایی بود که اوایل خیلی نگران‌ش بودیم. تا پارسال اگر کمک‌های لحظه آخری مسجد و خانواده‌های خودمون نبود امیدونستیم باید چیکار می‌کردیم. ولی برای محرم امسال که همه محله از کارمون خبر دارن؛ از همین حالا کلی نذورات رسیده. یکی از همسایه‌های قدیمی کوچه که به پیرزن تنهاست دو تا سماور بزرگ و کلی استکان نعلبکی اهدا کرد به موکب. هر سال به جعبه مقوایی رو همون یکی دو روز مونده به شروع دهه که برای نصب پرچم و سیاهی در خونه‌ها میریم همراه خودمون می‌بریم. هر کس دوست داشته باشه به کمکی هم به موکب می‌کنه. امسال تقریباً پول خوبی جمع شد که تصمیم گرفتیم به پذیرایی بهتر بدیم.





پذیرایی

سال اول موکب یکی دو روز اول شربت آبلیمو دادیم و بعدش هم چایی. پارسال تونستیم کنار شربت و چایی کیک های کوچیکی هم بدیم. اما الآن چند وقته داریم روی پذیرایی امسال فکر می کنیم. تصمیم نهایی جمعیمون این شده که الویه درست کنیم. قرار شده لقمه های الویه رو آماده کنیم و داخل نابلون پخش کنیم. برای نون هم از نون لواش استفاده می کنیم که قیمتش مناسب تره و تو تعداد بالا هم راحت تر آماده میشه. طرز پخت الویه رو میتونید از سایت های مختلف ببینید اما چیزی که ما در نظر گرفتیم روزانه حدود پنج کیلوگرم سیب زمینی و ۱۵ تا تخم مرغه. بقیه مواد هم که به همین نسبت اضافه میشن. طبق مشورت هایی که تونستیم بگیریم این حجم الویه برای حدود پنجاه تا ساندویچ کافیه. البته ما یک مقداری هم بیشتر در نظر گرفتیم که اگه دیدیم کم میاد سریع برای روزهای بعدی بتونیم اضافه کنیم. برای پختش هم میتونید داخل خونه یکی از بچه ها که آشپزخونه بزرگتری داره این کار رو انجام بدید. اگه فرصتش رو داشتید میتونید به کمک خانواده ها ساندویچ های دیگه مثل ساندویچ کوکو یا کتلت هم بدید ولی ما چون دوست داشتیم تمام فرایند پخت و آماده سازی غذا رو داخل موکب انجام بدیم الویه رو انتخاب کردیم. به قول یکی از بچه ها خود غذا دادن برای امام حسین مهمه! این غذا برای سیر شدن نیست...

حال خوشِ خودمون

ما چهار نفری شروع کردیم. این محرم که داره میرسه سومین سالی میشه که داریم موبک قاسم ابن الحسن رو به پا می‌کنیم. حتی یکی از بچه‌ها دیگه از این محل رفته ولی برای کارای موبک قول داده هر روز خودشو برسونه. بزرگترین آرزومون هم اینه که بتونیم اربعین موبک قاسم ابن الحسن رو تو مسیر کربلا به پا کنیم. حتی اگه شده فقط آب بدیم دست زوار امام حسین. تعدادمون الان حدوداً دو برابر شده ولی همیشه با همیم. اگه امروز از من پرسید بزرگترین خاصیت موبک قاسم ابن الحسن چیه؟ میگم همین رفاقت بینمون. این متن کوتاه قراره به بسته پیشنهادی باشه برای شما هم سن و سالای من که اگه میتونید موبک قاسم ابن الحسنتون رو راه بندازید. حتی اگه شده با نصب یه پرچم! یا یه لیوان آب خنک دادن به پیک موتوری‌های سر خیابونتون. با کمک کردن به همسایه‌هاتون. به تعداد همه کوچه‌های شهر، موبک قاسم ابن الحسن هست! ❖



با بوسه‌ای به پرچم توهیبتی شدم
بر بار عام قیمه‌ی توقیمتی شدم
شاعر: حاج علی انسانی



نشـریه
مطالعات آیینی
عـین



فرید بذرافشان

گزینش اشعار

شاید...

وقف اشک است زندگانی من
ای که از کودکی شده غم من
آه در قبر من به من برگرد
ای شب اول محرم من



چون نهالی که اشک پایم ریخت
در عزایت شدم سترگ حسین
السلام ای حقیقت محزون
السلام ای غم بزرگ حسین



این زبانی که برده نام تورا
پاسخ «من امام؟» خواهد گفت
صورتی که شده ست خیس از اشک
عاقبت بین قبر خواهد خفت



یاد کردم ز عاشقانی که
حسرت روضه هات را دارند
پدرانی که این محرم را
زیر سنگ لحد عزادارند

مادرانی که مانده از آنان
چادری مشکى و گل لبخند
قد نداد عمرشان که این دهه هم
قیمه‌ی نذری تو را بپزند



مادرانی که چادر آن‌ها
خیمه‌های تو را به پای می‌کرد
یاد کردم از آن‌نگو که
مادرم خرج روضه‌ها می‌کرد



حتم دارم که می‌خورم حسرت
هرچه خود را برات کم زده‌ام
آی سنگ لحد بگو به حسین
سنگ او را به سینه‌ام زده‌ام



زندگانی عزیز بود و شریف
تا زمانی که زیر پرچم بود
دوست دارم که خوب گریه کنم
شاید این آخرین محرم بود

شاعر: پیمان طالبی

جوشش

قُلْ دِیْگ قِیمه‌ی نذری
غلغله پشت این در چوبی
آه‌ای قلب کوچکم تو چرا
باز هم سر به سینه می‌کوبی؟



دسته‌ها، دسته دسته می‌آیند
طبل‌های عزا بلند شده
ظهر نزدیک می‌شود کم کم
باز بوی غذا بلند شده



چشم من دسته دسته می‌گردد
شاید او بین دسته‌ها باشد
شاید او بین نوحه‌خوان‌ها یا
بین این دلشکسته‌ها باشد



یک نفر بین دسته‌های عزا
مثل او سخت اشک می‌ریزد
یک نفر قرن‌ها کنار فرات
اشک حسرت به مشک می‌ریزد



کوچه احوال دیگری دارد
علم و سنج و نخل و طبل و کتبل
نوحه‌خوان قدیمی مسجد
کربلا را می‌آورد به محل

کاش می شد به کربلا بروم
برگی از زخم کهنه بردارم
بیتی از زخم کهنه بنویسم
ترتبی با اجازه بردارم



مانده ام پشت این در چوبی
خانه ام از نگاه او دور است
آسمان را گرفته غربت عشق
ماه در غیبتش چه کم نور است



دیگ نذری به جوش آمده است
نذر هر ساله ام سلامت اوست
آرزویم نماز عاشورا
ظهر موعود، با امامت اوست
شاعر: نغمه مستشار نظامی

رزق محبان

می رسد رزق محبان اباعبدالله
از سر سفره ی احسان اباعبدالله



نکند تا به ابد پیش کسی دست دراز
آن که شد دست به دامن اباعبدالله



جای دارد که مناهم بشود قربانش
هر کسی گفت به قربان اباعبدالله

روز محشر نشود مضطرب و سرگردان
هر دلی بود پریشان اباعبدالله



بیخود از خود شده هرکس ز نوایی من هم
مستم از ذکر «حسن جان» اباعبدالله



ادعا کردن ما جای خجالت دارد...
گر و هب هست مسلمان اباعبدالله



از ربایش بنویسید که او رادق داد
روضه های لب عطشان اباعبدالله



بوسه ای زیر گلوی ثمرش کاشت و گفت:
پسرم جان تو و جان اباعبدالله



گرچه تکلیف ز شش ماهه ی او ساقط بود
گفت: لیبیک، به فرمان اباعبدالله



گفت صبراً لک یا عشق، خدا وقتی دید
ذبح شد غنچه ی خندان اباعبدالله

شاعر: محمد قاسمی

دارایی

شور شیرین جوانی پای ماتم خرج شد
بهترین ساعات عمر من در این غم خرج شد
هیچ کالایی گران تر از «بکاء روضه» نیست
پای هر یک قطره، خون شاه عالم خرج شد



انبیا را دستگیری کرده «گریه بر حسین»
عفو حق بارید وقتی اشک «آدم» خرج شد



«کعبه» از گریه کنان اسبق «شش گوشه» است
در غم مشک «فرات» اشک «زمزم» خرج شد



از نخ چادر نماز وصله دار فاطمه است
هر نخی که در سیاهی های پرچم خرج شد



دستبند مادر و انگشتری خواهرم...
بهر ندی دادن در روضه با هم خرج شد



قلک چشم ترم را تا شکستم... «گریه» ریخت
در عزایت کلّ دارایی ام از دم خرج شد



آبروی رفته‌ی ما را تو برگردانده‌ای
با دو قطره آب رویی که محرم خرج شد

شاعر: بردیا محمدی

پای کار حسین

می توان با درآمد یک سال
شهرمان را شبیه خیریه کرد
می توان مال خویش را همه عمر
خرج اطعام یا جهیزیه کرد



می توان سفره دار شد یک شب
با فقری که زار و بیمار است
دست روی سریتیم کشید
الغرض راه خیر بسیار است



همه این ها به جای خود اما
منکر اصل دین نباید بود
چه کسی خرج روضه خواهد داد؟
هرکسی لایقش نخواهد بود



این شنیدم که گفته اند امسال
تا که خائش کنند آتش را
درهمی خرج روضه ها نکنید
به فقیران دهید کلش را



غافل از این که مادرش زهرا
خرجی اش را زمانمی گیرد
آنکه دارید روزی از خوانش
درهمی از شما نمی گیرد

بیم دارم که با چنین خبیطی
که نگردد جهان به کام شما
آی بیچاره‌ها حسین غنی است
بی نیاز است از تمام شما



وای اگر که محرم امسال
سر شود بی بساط روضه شبی
وای اگر شیعه‌ی علی بکند
واجبی را فدای مستحبی



اگر او را زیاد خود ببرم
مادر او به من چه می گوید؟
روضه تعطیل، گریه هم تعطیل؟
حجت ابن الحسن چه می گوید؟



از همه شادی جهان آخر
بادلم شوق اشک و ماتم ماند
عالمی هم روند از این در
پای کار حسین خواهیم ماند



خرده بر من مگیر در این شعر
طبع من بر حسین حساس است
می کشم هر کجا که لازم شد
قلمم تیغ تیز عباس است!

شاعر: پیمان طالبی

پناه

من دور بودم تو مرا نزدیک کردی
راه مرا از کربلا نزدیک کردی



گفتی اگر تو بی پناهی من حسینم
حتی اگر غرق گناهی؛ من حسینم



گفتی بیا پاک از گناهت می‌کنم من
تو روبه چاهی روبه راهت می‌کنم من



آواره ام؛ آواره را آواره‌تر کن
بیچاره ام؛ بیچاره را بیچاره‌تر کن



من چای می‌ریزم گناهم را بریزی
یک جا تمام اشتباهم را بریزی



من عالمی دارم در اینجا بارقیه
هر وقت دستم سوخت گفتم یا رقیه



وقتی گذر کردند خیلی‌ها از اینجا
رفتند تا معراج تا بالا از اینجا



اینجا گرفته از خدا عیسی دَمش را
اینجا خدا بخشید آخر آدمش را



من خام بودم غصه و غم پخته‌ام کرد
این پخت و پزهای محرم پخته‌ام کرد



منت ندارم بر سرت... تو لطف کردی
حالا که هستم نوکرت تو لطف کردی

باید که دست از هرچه غیر کربلا شست
دیگه تو را شستم خدا روح مرا شست



خدمت تجلی ارادت های شیعه ست
بالاترین نوع عبادت های شیعه ست



ما به ولایت می رسیم از این مودت
ما به مودت می رسیم از راه خدمت



خدمت در این خانه تنها فرصت ماست
گفتند: اینجا پنج روزی نوبت ماست



از سوخته دل ها نگیر آقا غمت را
یک وقت از دستم نگیری پرچمت را



بگذار یک گوشه به پای تو بمیرم
کنج حسینیه برای تو بمیرم



من که به غیر از لطف تو یاری ندارم
من که به غیر از کار تو کاری ندارم



آنقدر بین دسته هایت ایستادم
نذر علی اصغر تو آب دادم



خدمت به این بی رنگ و روهم رنگ و روداد

این کفش ها را جفت کردن آبروداد

شاعر: علی اکبر لطیفیان (بانندکی تلخیص)



سفرهای به وسع

«همین امشب که به سمت هیئت می آمدم، دیدم یک خانمی صورتش را گذاشته بود روی دیوار و گریه می کرد. از تپیش پیدا بود شیعه و مسلمان هم نباشد. سرش را به دیوار گذاشته بود و گریه می کرد.»
اینها را مداح پیشکسوتی گفت که وقتی با حاج آقای اقبالی صحبت می کردیم چند صدلی آن طرف تر نشسته بود و از اول گفتگو ماجرا

راديو
عين

سال دوم

دوره جديد

شماره يكم

۹۹

ت اقبانوس



عكاس: عليرضا بزم آرا

حاج آقاي اقبالي ناظم
هيئت ثارالله و آقاي

فروزنده، مداح
اهل بيت عليه السلام

را با دقت دنبال می‌کرد و نکاتی را به سخنان آقاي اقبالي می‌افزود. شب سه شنبه بود و روضه هفتگی هیئت ثارالله برقرار. ماجرای مهمان شدن اقلیت هادر این هیأت و برنامه ریزی خاص برای روضه و اطعام آنها را شنیده بودیم و برای شنیدن ماجرای هیئت شب سه شنبه خودمان را به یکی از خیابان‌های اطراف میدان هفت تیر رساندیم.

گردش خون عاشورايى در رگها

«من عبدالله اقبالى ناظم هيئت
ثارالله ميدان هفت تير» پيرمرد
جاافتاده، خوشرو و خوش برخورد
برای معرفی خودش به همين چند کلمه
اکتفا و بعد به تاريخچه اجمالى هيئت اشاره
کرد. هيئت از قبل از انقلاب در مسجد الجواد
برپا شده بود. اصلش و رسميتش هم از سال ۱۳۵۹
با نام هيئت تکوين پيدا کرده است. حدود ۲۰ سال
هفتگى و سيار بوده و جاي ثابتى نداشتند و بين مساجد و
خانه هاى اهالى محل بوده است. اما محرم ها اول خيابان خيمه
برپا مى شده است. بعد از اين مقدمات حاج آقاى اقبالى به سراغ
اصل مطلب مى رود: «کسايى که اينجا ميان تا غذا بگيرند، نادر
بشه گفت [از لحاظ مادى] بهش نياز داشته باشن، اما از لحاظ
معنوى همه نياز به اين غذا دارن. اين لقمه نون امام حسيني،
خون ميشه تو رگاشون و زندگى و آينده خودشون و فرزندانشون
رو تغيير ميده. به قول آن خانم ارمنى، اين غذا غير از غذاهاى
معمولى است. تبرک و نجات بخش است.»



اين لقمه نون امام
حسینی، خون ميشه
تو رگاشون و زندگى
و آينده خودشون و
فرزندانشون رو تغيير
ميده



برنج نذرى، شفا و برکت

برخوردهای متفاوت نیز کم نبوده است: «خانمی ارمنی از لندن نکته‌ای داشتند و گفتند چرا بد غذا می‌دهید و خورشت را روی برنج می‌ریزید نمی‌تونیم توی خونه نگه داریم ما برنج را می‌بریم فریز می‌کنیم هر موقع می‌خوایم پلو درست کنیم چند دانه می‌ریزیم. مثل شما نیست همیشه داشته باشیم [وضعیت ما] غیر از شماست. مورد دیگری بود که می‌گفت این غذا را پودر می‌کند و بعد خشک می‌کند و مانند نمک در غذا اضافه می‌کند. به قول آن خانم زرتشتی، امام حسین علیه السلام نه برای شماست و نه برای ما، ودیعه الهی به روی زمین برای بشریت است.»

حاج آقا با خنده اضافه می‌کند: «موارد زیادی بودن که میان ۴ دونه برنج را می‌گیرد و بعد می‌گوید من شفا گرفتم. با آقای سلطانی می‌گویم چطور می‌شود دیگران با یک جلسه حاجت می‌گیرند ولی ما خودمان داریم درجا می‌زنیم...»



بنزین آنها قیمه‌ی امام حسین علیه السلام است

بنزین شون قیمه امام

حسین علیه السلام است.

این دیگه امتحان

شده ترین است، نه

می‌خواهیم غلو کنیم،

نه تعارفی داریم.

شناسنامه اهالی خیر و

برکت اهالی جلسات

و داخل کشور و

بیرون از کشور، امام

حسین علیه السلام است.

«در جاهای مختلف مملکت هر جا بساط خیرات و برکات و بیمارستان سازی و ساختمان سازی و جهیزیه دادن و... هر چه هست از بساط امام حسین علیه السلام است. افراد از بساط امام حسین علیه السلام می‌روند مدرسه سازی می‌شوند چون هیئتی بوده‌اند، می‌روند بیمارستان سازی می‌شوند چون هیئتی بوده‌اند. از بساط امام حسین علیه السلام کلیدش زده شده است تا می‌شوند که مولا نیمه شب در خونه‌ها می‌رفته است، می‌نشیند و گریه می‌کند، و دلش برای

خدای ذر تا غوی سینی مخصوص هموطنان اقلیت ندی بی
OTHER RELIGIONS .

و شایسته

خیر آماده می شود. همه اینها از کجا کلید می خورد؟ بنزین شون
قیمه امام حسین علیه السلام است. این دیگه امتحان شده ترین است،
نه می خواهیم غلو کنیم، نه تعارفی داریم. شناسنامه اهالی خیر
و برکت اهالی جلسات و داخل کشور و بیرون از کشور، امام
حسین علیه السلام است. بچه های همین هیئت دارند هیئت داری
می کنند. بچه های ما در ونکوور کانادا حسینیه زدند. دارند
کار می کنند. یکی دو تا شهر که نیست، کل عالم است. این
اتفاق ها سرچشمه اش خیمه گاه کربلاست.»

راديو
عين

نشريه
مطالعات آيينی
عین

۱۰۲

تلاطم در میان امواج



به عقب تر برمی گردیم و از ماجرای گره خوردن دل اقلیت ها
به هیئت می پرسیم و جواب می گیریم. «منطقه ی ما اقلیت ها
سکونت داشتند، البته الان کمتر شده است. ظهر عاشورا
حاج اکبر علیمردانی خدا بیامر از آن طرف میدان چلوکبابی
بود و ظهر عاشورا چلو کباب می داد، ما قیمه می دادیم، آنها
چلوکباب می دادند. از غروب میومند قابلمه می گذاشتند
تا فردا ناهار بگیرند. ساعت ۱ یا ۲ نصف شب بود که کبابی
آتش گرفت. اجاق روشن بود. آتش نشانی آمد خاموش کرد
و دیگر اجازه نداد اجاق رو روشن کنند. فردا ظهر کسانی

۵۵

...این ماجرا را که
من دیدم گردش
فکریم عوض شد؛
گفتم ایشون غیر از
ماست، ما خودمان
غذای می گیریم، دو
تا می گیریم سه تا
می گیریم می بریم خونه
[تازه] زخم میاره بچه م
میاره

شدار تکمیل غذایه خواهران و برادران مسلمان جدا مغذوری میباشیم

ՀԱՐՑԱԿԱՆԱԿԱՆ ԵՎ ԿՐՈՆԱԿԱՆ շՐՈՒՊԱՍԿԱՐԱԿ

MOHARAM IS SPECIALLY PREPARED FOR



سال دوم
دوره جدید
شماره یکم

۱۰۳

که شب قبل قابلمه ها شون رو توی نوبت گذاشته بودند، به خانواده ها گفته بودند غذا نپزید دیگه! غذا میاریم. اونها هم خونه منتظر! اومدند و قابلمه ها رو گرفتند و [پرس و جو که] ناهار کجا؟ هیئت ثارالله.

اون روبرو به حیاط بود که ما داخلش با ذغال و هیزم و این حرف ها غذا می پختیم. آقایی به نام علی قربانی که برادر شهید هم بود این مسئولیت را برعهده داشت که قابلمه ها را بگیرد و رویش اسم بنویسد، ۸۰ تا ۱۰۰ تا ۱۵۰ تا ۲۰۰ تا ۲۵۰ تا همینطور قابلمه گرفته بود، نگفته بود غذا نمی دیم، خب ما محدود پخت می کردیم، جمعیت خودمان هم که بودند.

کم کم سرو صداها در آمد دیگه! آقا غذا نیست، با اینکه همان ظهر باز برنج خیس کردیم، برسانیم و... [در همین احوال] در میان جمعیت دکتر خاچاتوریان [که از ارامنه بود را دیدم] یک دونه پیش دستی کوچولو دستش است و بچه مسلمونا هم قابلمه دستشون بود، با موج جمعیت همینطور اینطرف و آنطرف می شد. جمعیت هم که عصبانی و ناراحت بودند. قابلمه نمیداد، غذا نیست و... این ماجرا را که من دیدم گردش فکرم عوض شد؛ گفتم ایشون غیر از ماست، ما خودمان غذا می گیریم، دو تا می گیریم سه تا می گیریم می بریم خونه [تازه] زخم میاره بچه م میاره. خلاصه از آن سال - اوایل دهه هفتاد - گفتیم



یک روز تا سوعا
حاج آقا تصمیم گرفت
یک فرش قرمزی پهن
کنیم که وقتی ارامنه
می آیند، بیایند و داخل
خیمه رو هم ببینند؛
بیان توی خیمه،
سیاهی هارو ببینن.
پرچم هارو ببینن و...

سال بعد برای اقلیت های مذهبی برنامه جداگانه بگذاریم.»
«چند سال اول هیئت را از اینجا می بردیم بیرون، امیرآباد می رفتیم، روز تاسوعا، منزل آقایی به نام حسین امینی، پشت مسجد حضرت امیر. آنجا می رفتیم تا بهتر بتونیم پذیرایی کنیم. چند سال می رفتیم آنجا چون وقتی اقلیت ها می آمدند اینجا مسلمانان نیز حضور داشتند و آنها گرفتار می شدند. چند سال اول این کار را می کردیم. بعد ها کم کم پخت را اضافه کردیم.

رأس کار ما اول آرامنه بودند، تابلویی هم که نوشتیم خط ارمنی هاست، بعد زرتشتی ها می آمدند؛ حالا برای اینکه تداخل نشه یک ارمنی می گذاشتیم بالای سر این طرف، یک زرتشتی می گذاشتیم آن طرف که اینها میان خودشان اداره کنن، غذا رو بدن. بعد اینجا ماجراهای جالبی پیش میاد که آدم باید بنویسه. در این اقلیت ها آشوری هم داشتیم، یهودی هم داشتیم ولی کمتر بودند چون محله مون کمتر یهودی داره.

خود آرامنه یک خیریه دارن نزدیک میدون شاپور، یدونه هم زرتشتی ها توی خیابون قرنی. اینها میان غذا می فرستیم، دیگه چون سالمند هاشون نمی تونن بیان، اینها می برنن و بینشون پخش می کنند. الحمد لله راضی هستیم منتها دلمون می خواد بیشتر و بهتر فعال بشیم. جلسات هفتگی کمتر میان، بیشتر توی مراسمایی که توی خیابون برگزار میشه شرکت می کنند.»

تماشای قربانی ها در کنار خیابان

یکی از خادمان که در کنار آقای اقبالی نشست است اجازه می گیرد و می گوید: «فرق اینجا با هیئت های دیگر خیابونی بودنش و عبور و مرور است که راحت تر صورت می گیره. اینجا



ما ایشان رابه عنوان

پاکیزه ترین فرد از

نظر تقوا و نظافت

و بهداشت و کلام

و عزت و همه چیز

می دانیم و ابعاد

مختلف را روی بخش

غذا و برکت دیدیم از

دستش

فرد مياد کنار خيابون خيلى راحت با خيمه ي امام حسين عليه السلام ارتباط مي گيره. اينجا مردمي كه حالت عادى رد مي شوند ميان تماشا مي كنند گوسفندهايي كه براي امام حسين عليه السلام قرباني مي شود. اينجاديدش اينطور بوده و مردم راحت تر مي تونسستن ارتباط برقرار كنن. ارمني چرا مياد اينجا؟ چون ميومد اينجا خيلى راحت کنار خيابون ازش پذيرايي مي كردي، چايش رو مي خورد و... يك روز تاسوعا حاج آقا تصميم گرفت يك فرش قرمزي پهن كنيم كه وقتي ارامنه مي آيند، بيايند و داخل خيمه رو هم بينند؛ بيان توي خيمه، سياهي ها رو بينن، پرچم ها رو بينن و...»

حاج آقا اضافه مي كند: «خانم زرتشتي گفت من هر زماني برام مشكلي پيش مياد، ميام توي اين يك تيكه جا، يك تيكه جاي خيمه با خدا حرفامو مي زنم، راز و نياز رو مي كنم و مي رم.»
انتهاي گفتگو هم حول محور آشپز مي چرخد: «ايشان چند تا هيئت هست كه براشون پخت مي كنه. انسان واقعاً پاكي هست. يك دوره اي با حج و زيارت مي رفتن و آشپز حج هم بودند و واقعاً ما ايشان را به عنوان پاكيزه ترين فرد از نظر تقوا و نظافت و بهداشت و كلام و عزت و همه چيز مي دانيم و ابعاد مختلف را روي بخش غذا و برکت دیدیم از دستش.»

از دليل خوشمزگي قيمه ي امام حسين عليه السلام مي پرسيم و جواب مي گيريم. «اخلاص! باني! اخلاص! ما يك ساختمان اونورتر بوديم، الان تخريب كرديم، داريم مي سازيمش، تابلوزده بوديم: بدون وضو ورود ممنوع! واقعاً خود آشپز كه بالاي سر كار بود، واقعاً از نظر پاكيزگي و تطهير، آب كشيدن، دقت كردن، واقعا رعايت مي كرد و مي كند. وقتي پاي ديگ همه ش ذكر آقا سيدالشهدا و سلام و صلوات باشه [همين ميشه ديگه]». ❖❖





نشـ
مطالعات آیینی
عـ

۱۰۶



عملیات مخ

در شهری که ما هستیم هیچ خبری از مرکزی یا مسجدی یا تشکیلاتی از سوی شیعیان نیست؛ بماند که ده روز محرم چقدر سخت گذشت و البته خدا خیر دهد جوانان هیئت میثاق دانشگاه امام صادق علیه السلام را که به صورت زنده هم سخنرانی را گوش می دادیم و هم عزاداری را.

در این روزهایی که تازه دانشگاه آغاز شده بود دوست ما با دختر خانمی اصالتاً مراکشی که البته کلاً در پاریس به دنیا آمده بودند



فاطمه سادات رئیسی

نویسنده

قصه
عین

سال دوم

دوره جدید

شماره یکم

۱۰۷

فنی اطعام



عکاس: سید جواد میرحسینی

و زندگی می‌کردند آشنا شده بود که او بعد از اینکه از ما خاطرش جمع شده بود گفته بود که شیعه است (در دبیرستانی در پاریس که مدیریتش با یک آقای عراقی شیعه بوده با ابا عبد الله علیه السلام آشنا شده و علاقه مند شده و شیعه شده) و به شهر رن آماده برای تحصیل دکتری.

خب این آشنائی در حد کوتاهی شکل گرفته بود و آنقدر بود که شماره یکدیگر را گرفته بودند. از آنجا که اینجا روزهای عاشورا

و تاسوعا کلاس های دانشگاه برقرار بود و هیچ تعطیلی هم در کار نبود این دخترخانم فکر می‌کنم روز هفتم بود که با دوست ما تماس گرفته بود که من می‌خواهم در این شهر برای ابا عبدالله علیه السلام کاری بکنم کمکم می‌کنی؟ دوست ما هم منت گذاشت و با من هم تماس گرفت و مسئله را مطرح کرد... من هم که از این خبر خاص در پوست خودم نمی‌گنجیدم سریع قبول کردم و رأس یک ساعتی بیرون قرار گذاشتیم. با توجه به وسعمان، ۶۰ آمبیوه و ۶۰ کیکی خریدیم و رفتیم وسط شهر... این دخترخانم پر دل و جرأت و مؤمن و پردغدغه گفت: می‌رویم پیش افراد فقیر و این آب میوه و کیک را تقدیم می‌کنیم و من در حد چند جمله به هر کدام توضیح می‌دهم فلسفه این کار چیست... البته با ما انگلیسی صحبت می‌کرد که قابل فهم بود برایمان وگرنه با مردم، فرانسوی هم صحبت می‌شد. گفتیم: برایمان بگو چه می‌گوئی به مردم؟ گفت: می‌گویم که در زمانی شخصیتی بود که برای حفظ ارزش های انسانی با شجاعت و غیرت با خانواده اش قیام کرد و کسی بود که دارای صفات انسانی بالائی بود و اسمش حسین ابن علی علیه السلام بوده است. اما انسان های ظالم او را کشتند و این روزها مصادف با آن روزهای سخت است. ما به این واسطه خواستیم یادش را گرامی بداریم...

خیلی خوشم آمد خیلی... مصداق آیه قرآن بود که اگر نشد در راه خدا یک نفر یک نفر قیام کنید... دختری بیست و دو ساله و در این غربت... و از آنجا که من و دوستم فرانسوی نمی‌توانستیم صحبت کنیم کمک می‌کردیم و این میوه‌ها و کیک‌ها را تفکیک می‌کردیم و سراغ افراد می‌رفتیم و تک تک این کار انجام می‌شد... اول از فقرایی که کنار خیابان‌ها بودند شروع کردیم و بعد به خانم‌ها و کودکانشان و جوانان و... البته باید بگویم که کار بسیار دلهره‌آور و



گفتم: برایمان بگو چه می‌گوئی به مردم؟
گفت: می‌گویم که در زمانی شخصیتی بود که برای حفظ ارزش های انسانی با شجاعت و غیرت با خانواده اش قیام کرد و کسی بود که دارای صفات انسانی بالائی بود و اسمش حسین ابن علی علیه السلام بوده است. اما انسان های ظالم او را کشتند و این روزها مصادف با آن روزهای سخت است

سختی بود چون جدای از سخت‌گیری‌های دولت فرانسه شنیده بودیم که اینجا سلفی‌ها خیلی جدی حضور دارند این دختر خانم بخصوص آنها را پرخطرتر از دولت فرانسه می‌دانست... آنقدر که حتی با ترس و لرز اعلام کند که شیعه است... بخاطر همین تمام این مراحل با یک ترس و دلهره‌ای انجام شد و باورم نمی‌شد در روزهایی که در کشورم همه جا بوی نذری و پخش نذورات و هیئت است در کمال آرامش و امنیت؛ اینجا ما باید مثل یه عملیات سری کاری به این سادگی را انجام دهیم. بعضی‌ها می‌ایستادند و با دقت گوش می‌دادند و می‌گرفتند و می‌رفتند. بعضی‌ها کلاً دستمان را رد می‌کردند و نمی‌گرفتند و یکی دو مورد هم بد و بیراه نثارمان شد... البته بیشتر موارد همان پذیرش و تشکر با روی باز بود.

روز خاصی شد و گذشت و من با خود می‌اندیشیدم که چند نفر در راه حفظ ارزش‌ها و رسیدنش به ما جان دادند تا ما امروز در ایران اسلامی با امنیت و آزادی محض بدون هیچ ترس و دلهره و احساس خطری در رثای به نیزه رفتن سرایمان به سر و سینه می‌زینم و می‌شنویم که فریاد زد: این محرم و صفر است که اسلام را زنده نگه داشته است...

آن روزها و شب‌های خاص عزاداران دانشگاه امام صادق علیه السلام هر شب در پایان عزاداری، منطبق بر حال دل ما، شعری را فریاد می‌زدند که هر بار اشک ما را جاری می‌کرد:

اگه یه کبوتر بودم... به همه جا پر می‌زدم... از کران تا کران

بیرق عزای تورا... پرچم ولای تورا... می‌زدم در جهان

مشرق و مغرب زمین با اسمت آشنا بشن

پیامتو بفهمن و راهی کربلا بشن...

پ.ن: آیا ما را قابل خواهد دانست که در این شهر برایش پرچمی

بلند کنیم و حسینیه‌ای برپا؟... ❖



تمام این مراحل با یک ترس و دلهره‌ای انجام شد و باورم نمی‌شد در روزهایی که در کشورم همه جا بوی نذری و پخش نذورات و هیئت است در کمال آرامش و امنیت؛ اینجا ما باید مثل یه عملیات سری کاری به این سادگی را انجام دهیم

قیمه‌ی نذری

توی نذری دادن برای امام حسین علیه السلام هر عاشقی دوست
داره بهترین طعامی که می‌تونه رو تهیه کنه. قیمة هم در یک
دوره‌ای جزو همین بهترین‌ها بود و هنوز هم هست اما توی

راديو
عين

نشريه
مطالعات آيينی
عين

۱۱۰



مشهد

شله مشهدی



گرمسار و سمنان

ته چین گوشت



مازندران

چلومرغ و گوشت



کرمان

آبگوشت امام حسینی



سیستان و بلوچستان

غلور (بلغور گندم)

راديو
عين

سال دوم

دوره جديد

شماره يكم



ساآبگوشته!

نقاط مختلف کشور موقع نذری فقط بوی قیمة به مشام نمی رسه... بهترین غذاهای هر فرهنگ سر سفره اطعام ابا عبدالله جا گرفته.



کاشان

گوشت ولوبیا



یزد

آش امام حسینی



قزوین

قیمة نثار



بوشهر

رنج + گمنه + کاتخ

فائق) گوشت یا مرغ



بندرعباس

پلوی ریش ریشی، هواری گوشت

پویش

به اضافه
عین

نشـریه
مطالعات آیینی
عـین

۱۱۲

توی این بخش می‌خواهیم قطره قطره کنار هم جمع بشیم و با انجام دادن کارهای خیری که شاید وقت زیاد و هزینه‌ی قابل توجهی هم نداشته باشه، به سمت دریا حرکت کنیم. این شماره از عین درباره‌ی قیمه‌ی امام حسین علیه السلام و طعام و اطعام گفتیم و شنیدیم.

امام حسین علیه السلام می‌فرمایند: «اگر برادر مسلمانی را اطعام کنم برایم محبوب‌تر است تا افقی از بردگان را آزاد کنم»^۱ این پویش هم در ارتباط با موضوع عین و این حدیث از امام علیه السلام هست.

برای شرکت در این پویش؛

۱. روضه‌ی خونگی برگزار کنیم

۲. هر طور تونستیم یک یا چند نفر رو - که می‌تونن اعضای خانواده یا همسایه‌ها باشن - میهمان سفره‌ی اطعام کنیم.

۳. اگر دوست داشتید در قرعه‌کشی این پویش شرکت کنید، تصاویر اطعامتون رو به شناسه‌ی @ain_mag در پیام‌رسان‌های ایرانی ارسال کنید.

لَنْ أُطْعِمَ رَجُلًا مِنْ الْمُسْلِمِينَ
أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ أَنْ أُطْعِمَ أَقْبًا
مِنَ النَّاسِ.

• کلمات الإمام الحسین

جلد ۱، صفحه ۷۷۶

یا رسول الله
به مجلس عزیزی انعام حسین
چهارم
خوارزمی



هماهنگی و اعزام
سخنران و مداح
در شهر تهران

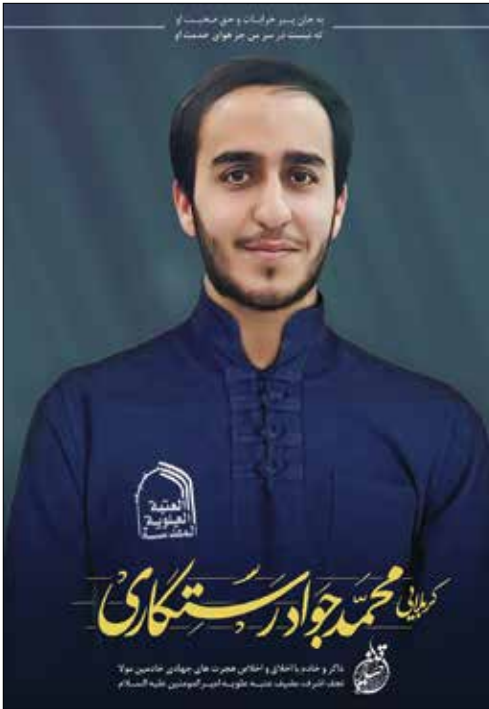
از طریق پیامرسانها:

@sedreh_admin

۰۹۱۹۶۲۱۰۶۳۱

طرح
سدره
کجک برانی
زیبا محلی

SEDREH.COM



نشـریه
مطالعات آیینی
عـین

۱۱۴

خادم الحسين محمد جواد رستگاری

پرده اول

از نوجوانی مداحی می‌کرد. چند سالی بود مداح جلسات روضه خانگی بود. هر بار که به روضه مشرف می‌شد و برمی‌گشت بچه‌های اقامتگاه شوخی می‌کردند که جواد امروز پاکت و صلّه گرفته... حتماً مبلغش هم بالاست که چیزی نمی‌گه. جواد هم همیشه به شوخی می‌گفت این‌ها جزو اسرار ابا عبدالله است.



سال دوم

دوره جدید

شماره یکم

۱۱۵



پرده دوم

کربلا نرفته بود. هر بار که روضه اربعین را می خواند در حسرت زیارت کربلا می سوخت. فروردین ۹۷ اسمش برای خادمی مضیف امیرالمؤمنین علیه السلام درآمد. سراز پانمی شناخت. به خانواده قول داد که دفعه بعد آنها را هم ببرد...

پرده سوم

از موقعی که در هیأت دانشگاه لباس خادمی را پوشید، هیچ کس از دستش ناراحت نشده بود. همیشه با خوشرویی با بچه ها رفتار می کرد. محرم سال ۹۹ قرار بود جلیقه خادمی برای هیئت طراحی بشود. کلی پرس و جو کرد تا به بیت زیر رسید:
به جان پیر خرابات و حق صحبت او
که نیست در سر من جز هوای خدمت او
همان سال پشت جلیقه همه خدام این بیت نقش بست.



پرده آخر

جمعیت زیادی در میدان اصلی شهر جمع شده است. پیرزن‌ها از دو سه ساعت قبل در سایه درختان کنار میدان گعده گرفته‌اند. بالأخره ماشین صوت آرام آرام نمایان شد. اینبار هم جواد خودش داشت مداحی می‌کرد. رسم است اگر مرحوم جوان باشد، در مراسم تشییع خانواده را کمی جلوتر از پیکر می‌برند تا کمتر چشمشان به جوان تازه از دست رفته بیفتد. میدان غلغله بود. اجتماع بزرگ هیأتی‌های شهرستان، خدام مضیف امیرالمؤمنین و خدام هیأت دانشگاه... یکی می‌گفت برای روضه خوانی که به منزلمان می‌آمد هیچوقت پاکت نمی‌گرفت. می‌گفت پدرم گفته برای امام حسین علیه السلام که می‌خوانی پاکت نگیر. یکی می‌گفت همیشه جلوی پای پدرش بلند می‌شد حتی اگر پدرش چند بار می‌رفت و می‌آمد، هر بار جلوی جمع برای پدر بلند می‌شد. پدرش باگریه داد می‌زد: قول داده بودی ما را کربلا می‌بری...



سال دوم
دوره جدید
شماره یکم

۱۱۷



مسافر کربلا

هجوم غصه و غم‌ها، خروش گریه به جاست
کسی که رفته سفر، آشنای خاطره‌هاست
کسی که رفته سفر نوحه خوانتان بوده
کسی که رفته، نمک‌گیر روضه‌های شماست
چقدر کنج حرم گریه کرده، یادت هست
چقدر گفته دلش بی قرار کربلاست
چه بی ریا و چه مخلص، چنان شهیدان بود
به لطف نوکری اش همنشین با شهداست
بیا برای شفاعت، به رسم اربابی
بگو به روز قیامت "جواد" نوکر ماست
تمام خاطره‌هایش به یاد می ماند
هنوز عاشقتان است، هنوز اهل عزاست... ❖❖

شاعر: مهدی حاج آقا بزرگی



این خادم اباعبدالله علیه السلام را
میهمان فاتحه‌ای کنید.



نشـريه
مطالعات آيينى
عين

١١٨



تاسفر دوم:

دکتر مصباح‌الهدی باقری
سر دبیر

باز هم سلام اما این بار در وقت خدا حافظی! از همان
جنس سلامتی خواستن‌ها و بدرقه با دعا و ذکر و سلام
و صلوات...

در این «سلام» و با این «عین» «قیمه امام حسین» که
خاطرات خوشمزه و شیرین با آن داریم را کمی هم زدیم
و پربار کردیم و با هم، هم سفره شدیم. شاید قصدمان
این بود که بیشتر به قیمة فکر کنیم و از دریچه‌ای دیگر
- که کمی هم بدیع باشد - به آن خوب بنگریم. دلمان
می‌خواهد که از این همراهی در اولین گام، خسته نشده
باشید و رهاورد خوبی برای تان فراهم شده باشد. در
موقف دوم سفرمان، ان شاء الله می‌خواهیم از یک راز
"عین"ی دیگر در شور و شین حسینی و حسینیه‌ها مان
حرف بزنیم. رازی که آرام در گوش تان نجوا می‌کنیمش:
«بلندگو»... در سفر دوم از «بلندگو»ی هیأت بیشتر
می‌شنویم. شما هم اگر افتخار بدهید، از «بلندگو»،
بگوئید تا در ادامه سفر، کوله بار فکر و ذکر هیأتی مان
پربارتر و پررونق‌تر گردد، ان شاء الله و بعونه... منتظریم..

یا حسین... یا زهرا

نغمه‌ای در روزگار گرگ‌ها

(روایتی نواز زندگی و زمانه
امام جواد علیه السلام)
پدیدآور: **کمال‌السید**
مترجم: **حسین سیدی**
ناشر: **معارف**
تعداد صفحات: ۱۵۶ص



آساره و ماغ‌ماه

پدیدآور: **حمید ابادری**
ناشر: **محراب‌قلم**
تعداد صفحات: ۱۱۴ص



قصه گل‌های قالی

پدیدآور: **نادیر ابراهیمی**
ناشر: **کانون پرورش فکری
کودکان و نوجوانان**
تعداد صفحات: ۳۴ص



آسوده‌اش نگذارید

دکتر **مصطفی چمران**
پدیدآور: **مهدی میرکیایی**
ناشر: **امیرکبیر**
تعداد صفحات: ۴۰ص



سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

www.iranpl.ir